



کلاف سر در گم مبارزه بر سر دستمزدها در ایران

گفتگوی آسو فتوحی با مصطفی اسدپور

آسو فتوحی: اجازه بدید بحث رو از اینجا شروع کنیم که درتاریخ ۲۴ بهمن پس از برگزاری جلسه کمیته مزد شورای عالی کار، مجموع هزینه‌های سبد معیشت یک خانوار ۳/۳ نفری برای سال جاری ۳ میلیون و ۷۵۹ هزار و ۲۶۲ تومان تعیین شد.

بعد از انتشار این موضوع ما شاهد انتشارات متعددی از جانب مقامات و اداره های دولتی بودیم که با کوله ای از اعداد و ارقام به میدان آمدند. برخی گفته اند که "مزد باید حداقل ۴۰ درصد افزایش پیدا کند چون تورم هزینه‌های زندگی بیش از ۵۰ درصد است، برخی دیگر میگویند: تأثیر تورم روی هزینه‌ها مهم است نه روی دستمزد! و یا اینکه برخی دیگر مشکل را از دریچه خصوصی سازی ها بررسی میکنند و به آن می پردازند و با این تعبیر به استقبال تعیین سطح مزد میروند.

شما این نمایش هر ساله دولت را چگونه ارزیابی می کنید؟

صفحه ۲



چپ ملی و تروریسم عبدالله مهتدی

محمد فتاحی

مقدمه:

جریان نقشه های ترور باند عبدالله مهتدی در یکی دو ماه گذشته بخشی از فضای سیاسی را به خود اختصاص داد. نزدیک به پانصد نفر اساسا از شخصیت های سیاسی اکثرا با تجارب فعالیت های طولانی در حزب کمونیست ایران و کومه له قدیم و در احزاب سیاسی مختلف، و دویست نفر از فعالین و شخصیت های سیاسی شهرهای کردستان نقشه های ترور جریان تبه‌کار مهتدی در سال های گذشته علیه کمونیست ها و چپ ها را محکوم کردند. در کنار اینها تعدادی از احزاب سیاسی تروریسم این جریان را به شیوه های مختلف محکوم کردند. مصاحبه ها و میزگردهای متعدد رادیویی و تلویزیونی، بخش دیگری از یک کمپین افشاگری وسیع در محکومیت تروریسم باند تبه‌کار مهتدی بود. اتکای این افشاگری ها شاهدان زنده ای بودند که در این باره علنا سخن گفته بودند. بخش اصلی افشاکندگان طرح ترور علیه حکمتیست ها و کومه له حزب کمونیست، اعضا و کادر و مسئولین سابق خود جریان عبدالله مهتدی بودند. بخش انشعابی از مهتدی که تحت رهبری عمر ایلخانیزاده است، قبلا طرح ترور رهبری کومه له ابراهیم علیزاده را افشا کرده بودند، که به دلایلی که بعدا به آن برمیگردیم، از طرف خود کومه له مسکوت گذاشته شد. در دوره اخیر هم کسانی به اسامی شورش خراسانه، جوامیر مارابی، هر دو از اعضا و مسئولین سابق جریان مهتدی، علنا نقشه های ترور رهبران حزب حکمتیست در سلیمانیه را با اطلاعات ریز افشا کرده و به اطلاع عموم رساندند. جوامیر مارابی نه فقط طرح ترور رهبران حکمتیست بلکه عملیات شبانه نظامی علیه اردوگاه کومه له را هم همراه اطلاعات ریز افشا کرده است. به دنبال، کسانی مانند جبار محمدی و ارسطو گله داری که سابقا در کومه له بوده و یا هنوز در آن عضویت دارند به حرف آمده و نقشه های تروریستی سالهای گذشته جریان مهتدی را افشا کردند. بعلاوه صلاح مازوجی دبیر حزب کمونیست ایران نیز در ظرفیت شخصی مواردی از اقدامات آنها و عملیات نظامی علیه کومه له را بیان و اقدامات تروریستی این جریان را افشا کرد.

صفحه ۴

دولت در تدارک ورشکستگی:

بعد از نیشکر نوبت خودرو سازی ها است

صفحه ۸

مصطفی اسدپور

در امتداد یک خط

حمید تقوایی و انقلاب در ایران

صفحه ۵

خالد حاج محمدی

در این شماره می خوانید:

در حاشیه عملیات گروه ”جیش العدل“ (صفحه ۹)

قدرتمندی جنبش محرومان (صفحه ۱۰)



ماهانہ منتشر میشود مارس ۲۰۱۹ اسفند ۱۳۹۷

www.hekmatist.com

رهایی زن ستون انقلاب آتی

هشت مارس امسال در ایران، روز اعلام کیفرخواست های سه نسل از جامعه هشتاد میلیونی علیه خشن ترین و شنیع ترین شکل زن ستیزی سیستماتیک و قانونی، مذهبی و قرون وسطایی، و هشت مارس دیگری است.

امسال دوستان و دشمنان زن ستیزی در ایران، در دو موقعیت کاملا متفاوت و دگرگون شده ای قرار دارند. توازن قوا ازسوی دشمنان به سمت دوستان و قربانیان حاکمیت چهل سال سرکوب خشن زنان، چرخیده است. موقعیتی جدید، با کار اکترها و بازیگران جدید، و با آینده و دورنمایی جدید! دورنمایی که می‌رود به انقلاب آتی ایران شکل دهد!

این موقعیت را، نه دوستی و لابی دولت های ریاکار اروپایی با جمهوری اسلامی، نه دشمنی ترامپ و اسرائیل و عربستان با آن، و نه دون کیشوت های "اسقاطی" فمنیست-اسلامی و دستجات خوشخیم درون حکومت، متولد نکرده است.

شرایط امسال را یکی از متمدنانه ترین، برحق ترین، عادلانه ترین و آزادخواهانه ترین بخش هایی از جامعه، که بعنوان یک طبقه سودآور و ثروت آفرین، بیش از همه مورد بی عدالتی سیستماتیک قرار گرفته است، فراهم کرده است. طبقه ایی که رهایی زن، و برابری کامل زن و مرد از قیود هرنوع نابرابری و بردگی، یک رکن انقلاب آتی او در ایران است.

جنبش رهایی زن در ایران "پسا خیزش دیماه و هفت تپه"، پس از تعرض طبقه کارگر صنعتی به پایه های سودآوری سرمایه، نمی تواند به چیزی کمتر از رهایی کامل از یوغ حجاب و قوانین اسلامی، این کثیف ترین شکل زن ستیزی عهد بربریت، که رهایی کامل از نابرابری و تبعیض و بیحقوقی زن در همه عرصه های زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی، رضایت دهد.

هشت مارس امسال، نه تنها روز اعلام همه کیفرخواست ها علیه بی حقوقی زنان، از حجاب و جداسازی جنسیتی و آپارتاید جنسی و بی حقوقی مطلق زن در خانواده و محل کار و تحصیل و جامعه، که روز پیمان و تعهد مشترک میلیونی برای ریشه کن کردن کامل نابرابری جنسی، و احیا مقام، موقعیت و منزلت انسانی نیمی از شهروندانی است که به جرم تولد با "جنسیت زن"، بر پیشانی شان مهر حقارت و ذلت خورده، است. در این راه، بی تردید طبقه ای که دشمن انسان و انسانیت در ایران را امروز فرسنگها عقب زده است، طبقه کارگر و جنبش سوسیالیستی این طبقه، زن و مرد، پیر و جوان، بیکار و شاعل، وظیفه و وظایف عاجل و سرنوشت سازی دارد.

طبقه ای که در راه و در هرلحظه از راه رهایی خود، نیاز دارد که جامعه، همه شهروندان، و همه کسانی که مورد هرنوع تبعیض و سرکوب و بی عدالتی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی قرار گرفته اند، را آزاد کند، پرچم دار رهایی زن در انقلاب آتی است که این طبقه در راس آن است.

طبقه ای که برای آزادی خود، بخصوص نیاز دارد نیمه دیگر جامعه را، از هر طبقه و قشر و صنف و ..ای، که به خاطر جنسیت مورد سرکوب و ستم قرار دارند، را آزاد کند، تا بتواند اتحادی فرا جنسی، و فرا شکاف ها و تفاوت های مذهبی و زبانی و قومیت و ملی و ... در صفوف خود را میکند.

←

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

رهای‌ی زن ستون ...

جنیش رهای‌ی زن در این جنبش، بر متن این حضور قدرتمند و بر متن رادیکال تر شدن اوضاع امروز با عمق، رادیکالیسم و قدرت بیشتری خود را برای پیشروی های بیشتر و زدن مهر رهای‌ی زن به انقلاب آتی آماده میکند.

رهای‌ی زن، یکی از ارکان اصلی انقلاب آتی ایران، و از ستون های آزادی و رهای‌ی کامل جامعه است.

زنده باد آزادی و رهای‌ی زن
زنده باد برابری کامل انسان ها
زنده باد سوسیالیسم
حزب کمونیست کارگری- حکمتیست (خط رسمی)
۲۵ فوریه ۲۰۱۹– ۶ اسفند ۱۳۹۷

اولین اصلی که

کارگر باید در رد و

قبول یک قانون کار در

نظر بگیرد اینست که

من بعنوان یک عنصر

آزاد در این جامعه در

سرنوشت خودم، در

محیط کار خودم، در

تعیین اینکه نیروی کارم

را دارم در ازاء چه

میفروشم و در چه

شرایطی قرار است کار

کم و غیره، چقدر سهم

و نقش دارم . اولین

شاخص اینست که

کارگر بعنوان یک عنصر

آزاد و یک شهروند

صاحب اختیار ظاهر

بشود.

منصور حکمت

کلاف سر در گم مبارزه بر ...

مصطفی اسدپور: همانطور که شما هم اشاره کردید مثل هر سال مناسک و سرگرمی مشترک اسفند ماه دستگاههای مالی و اداری و کشوری و قانونگذاران و رسانه ها و اتوریته های فکری و امنیتی، همه با هم، دایر است. خط فقر چقدر است و چگونه باید تعیین شود؟ چند میلیون نفر زیر خط فقر و با کدام محرومیت ها دست بگریبان هستند؟ مشاهده حجم ارقام و نمودارها، و عمق احاطه و آگاهی دوایر دولتی و مسئولین مربوطه نفس را در سینه حبس میکند. مرکز پژوهشهای مجلس، مرکز آمار، بانک مرکزی، وزارت کار، خانه کارگر، نهادهای ریاست جمهوری و رهبری، رسانه ها و انواع پایان نامه های دانشگاهی، در یک مسابقه "حقیقت گویی" از سیه روزی مردم زحمتکش با نیش های باز مشّت، یکدیگر را باز میکنند. در پایان سرگرمی اسفند ماه، مثل همیشه، دستمزدی بسیار دورتر و پایین تر از این ارقام اعلام میشود. چهل سال ازگار این نمایش، با سناریوی مشابه و پرسناژهای آشنا تکرار شده است.

راستی اسم این مالیخولیا را چه میشود گذاشت؟ از یک طرف ارباب جمعی صاحبان و گردانندگان جامعه بیلان یکسال گذشته خود را اعلام میدارند. جزییات این بیلان، و مهمتر از آن، خونسردی و دوقورت و نیم باقی این مسئولان خوفناک است.

آنها می گویند که در سالی که گذشت ما سطح دستمزد را اینقدر تعیین کرده بودیم و اینقدر زیر خط فقر بود و به این معنی رسما اعلام می کنند، پز میدهند که میلیون ها کارگر مطابق نقشه قبلی مجبور شدند که برای تامین مایحتاج زندگی بچه هایشان را هم به سر کار بفرستند، اضافه کاری بکنند، دستفروشی بکنند، دو شغله باشند، با همدیگر رقابت کنند، تنه به همدیگر بزنند، در خیابان بخوابند، خودکشی کنند، کلیه هایشان را بفروشند ... سیاه بر سفید، علنا سال دیگری از تسلط سرمایه بر حیاط جامعه با تثبیت فقر و محنت و تحقیر در سبد معیشت و زندگی روزمره طبقه کارگر ثبت میشود.

فقط یک گوشه کوچک از سرگذشت آن جامعه در سایه مصوبه دستمزد سال ۱۳۹۷ توحشی عظیم در تاریخ بنی آدم ماندگار خواهد ماند. برای نزدیک شدن به حقیقت باید به خاطر آورد چگونه شلاق بیرحم گرسنگی هشتاد درصد شاغل طبقه کارگر را به بردگان مطیع و ارزان بورژوازی آن جامعه تبدیل ساخته است، و همین دستمزدهای فکسنی چه سهم ناچیزی از نعمات حاصل کارشان را نصیب خود کارگران ساخته است ...

تازه باید بخاطر بیابوریم که این دستمزدها برای بخش خوشبخت تر طبقه، یعنی مشمولین قانون کاراست. خاصیت اصلی و اساسی نمایش تعیین دستمزدها در این است که ابزار قانونی و عرفی و اخلاقی مستحکم تری را دراختیار کارفرما برای پرداخت دستمزدهای بمزاتب پایینتر قرار میدهد.

از طرف دیگر، رو به آینده، خاصیت و اهمیت مراسم سالانه دستمزدها اینستکه آنها دارند به طبقه کارگر اعلام می کنند که با چه حداقل و با چه دستمزدی باید کار بکنی و مناسبات سرمایه و حرکت اقتصادی جامعه را برای یکسال بعد نقش می بندند. به این معنی که تعیین می کنند که هر کارگری سقف انتظاراتش از دولت و سرمایه دار در سال بعد چقدر باید باشد. از این لحاظ اگر به قضیه نگاه کنیم مسئله مهمی دارد اتفاق می افتد و هرچقدر که کارگران را در این مسئله نقش بدهند یا نه، هرچقدر که حرف مفت بزنند یا ارقام مختلف را ردیف کنند، در نهایت آن چیزی که تعیین می شود این است که کارگر در آن جامعه انتظاراتش را چقدر باید در نظر بگیرد.

بنظر من در مبحث مربوط فصل دستمزدها، حال شورای عالی دستمزد و هر کس دیگری که این ارقام و اعداد را اعلام میکند، خود پروسه است که برای طبقه کارگر اهمیت دارد. ازاین لحاظ میگویم که مستقل از خود ارقام و اعداد، وقتی محاسبه می کنند که نسبت به سبد معیشت چقدر دستمزد در نظر بگیرند، آنجاست که مسئله تکان دهنده ای اتفاق می افتد. من فکر میکنم فصل دستمزدها فصل ننگین زندگی اجتماعی آن جغرافیا

است. همانطور که شما هم به آن اشاره کردید. وقتی کمیته مزد شورای عالی کار رقم دستمزدها و سطح هزینه‌های سبد معیشت را اعلام میکند، در واقع دارند اعلام می کنند که کارگر در آن جامعه چه باید بخورد، چقدر باید به مدرسه برود، و تا شصت سالگی چند تا دندان در دهانش بماند، با چه مریضی هایی مواجه شود، سقف خانه اش چه شکلی باشد و زندگی اش چطوروی باشد و با چه بیماری هایی بمیرد.

آن جامعه با دستمزد کارگرش سر پای خودش ایستاده، یک سال دیگر هم باید سر پای خودش بایستند حداقل دستمزدها دارند می گویند که بیست و هشت میلیون نفر تا سی میلیون نفر جمعیت فعال کارگری و ده میلیون نفر کارگر که آماده بکار هستند یا بیکار می شوند، چطور باید در همسانی با مرگ و در دغدغه دائمی با مرگ ، در فقر و فاقه و ناملایمات زندگی، گلیم اشان را از آب بیرون بکشند. اگر پنجاه سال بعد کسی این تاریخ را نگاه کنند، تاریخ تکان دهنده ای خواهد بود.

آسو فتوحی: امروزه در همه جای دنیا با شروع مذاکرات دستمزدها کارفرما و دولت سریعاً جیب های خالی را نشان میدهند، و صحرای کربلای بی سود سرمایه را برای مردم تصویر میدهند، با حق به جانبی تمام اعلام میکنند افزایش حقوق کارگر یعنی تعطیلی کارخانه ، و در مورد ایران بعلاوه عامل بحران و مساله تحریم ها نیز دخیل میشود. جواب شما چیست؟

مصطفی اسدپور: چقدر بجا است که از همان ابتدا تکلیف خود را با مساله "جیب خالی" و مساله بحران روشن کرد. اتفاقاً اصل دعوا بر سر همین است. اینکه گویا یک پدیده مشترک به اسم تولید وجود دارد، صاحب کارخانه و دولت آنرا در گردش نگه میدارند و زیاده خواهی کارگران میتواند آنرا دچار اختلال کند؛ زیادی بچگانه است. تصویر کارفرما بعنوان نان آور و مصلح دوراندیش رزق و روزی کارگر از فرط تعفن دوران خان خانی چندهش آور است. دعوی بر سر دستمزد کارگر است با سرمایه دار و اگر خیلی بخواهیم صاف و ساده مسئله را نگاه کنیم مذاکره ویا توافقی گویا "به نفع هر دو طرف" موضوعیت ندارد. دعوی کارگر با سرمایه دار این است که تمام سودی که سرمایه دار به جیب می زند حاصل کار کارگر است. بحث تعیین حداقل دستمزدها بر سر تعیین قیمت نیروی کار کارگر است و قیمت نیروی کار (دستمزد) همان قیمتی است که کارگر برای تمدید و بازیابی مقدار انرژی جسمی و روحی و عمری است که در آن زمان معین صرف سرمایه دار می کند. مدت زمانی را که کارگر در اختیار سرمایه دار قرار می دهد، تصمیم این که چه چیزی تولید شود و چقدر تولید شود و با کدام ماشین تولید شود و به چه شکلی انجام شود، همگی در حیطه اختیارات سرمایه دار قرار می گیرد و آنچه سرمایه دار می خواهد این است که این کار معین را با حداقل قیمت به انجام برساند تا بتواند از قبل آن سود بیشتری به جیب بزند و کارگر هم نمی خواهد اینکار را بکند. چرا باید وقت و انرژی و توان خود را صرف چنین کاری بکند وقتی سود آن به جیب سرمایه دار می رود و دستمزدی به کارگر تعلق نمی گیرد؟ این دعوی حقیقی است.

ذات این جامعه، ذات کشمکش بر سر دستمزدها بر یک اساس بغایت جنایتکارانه استوار است. تعبیر "مذاکره و توافق" بر سر مقوله دستمزد که در آن کارگر از فرط گرسنگی و تامین زندگی خود و خانواده اش چاره ای جز گردن نهادن به شرایط طرف مقابل ندارد دروغ نفرت انگیزی بیش نیست. مذاکرات دستمزدها چیزی جز تمدید و بازسازی و بازتعریف روابط برده وار استثمار بورژوابی نیست. این فقط فقر و نداری نیست، بلکه یک موقعیت اجتماعی، یک سرنوشت، یک مشیت غیر قابل اجتناب، یک طوق لعنت است که سه ماه از هر سال در سلولهای مغزی و در فهم و برداشت و تلقیات و انتظارات کل جامعه ازکارگر و جمعیت کارگری نقره داغ میشود.

داستان "جیب خالی" که شما به آن اشاره کردید اززبان نمایندگان سرمایه واقعا شنیدنی است. این نمایندگان در حالیکه به سختی قادر به یافتن یک صندلی به اندازه کافی فراخ برای پنهان کردن باسن های فربه خود میباشند از فقدان همدردی

کمونیست ۲۳۷

کارگر به حال منحنی های سود خویش توپ و تشر میاندازند. این نمایش برای کارگری که در ابعاد میلیونی از بام تا شام و در چند شیفت در حال کار، ساختن عمارتها، رفت و روب محلات ملو از جنون سرطانی ثروت ... هستند فقط میتواند مسخره باشد.

تنها راه نجات طبقه کارگر به گور سپردن کل نظام است و بطور مشخص درپاسخ به سوال شما، تنها موضع طبقه کارگر دریک مذاکره عادلانه و محترم و واقعی بر یک عبارت ساده میتواند استوارباشد: به دزک! به دزک که سود نمیرید! در نهایت مسئله برای کارگر باید این باشد که چه سود بدهد یا نه مشکل من نیست. جامعه را اگر نمی توانید بچرخانید و اگر بر اساس سود سرمایه این جامعه نمی چرخد چرا گورتان را گم نمی کنید؟ چهارده میلیون نفر در این جامعه در حال تولید می کنند، جامعه پر از محصولات است، لباس و خوراک و پوشاک در انبارها به شکل فراوانی وجود دارد ولی به من نمی رسد. همه محصولاتی که من کارگر تولید کرده ام در فروشگاه ها موجود است. ماشین هست، دوچرخه هست، اتوبوس هست، ولی سهمی که باید به من برسد نمی رسد، اگر نمی توانید جامعه را بچرخانید، لطفا گورتان را گم کنید.

بحث بر سر دستمزد برای این نیست که توافق بکنیم که چطور جامعه بچرخد. بحث بر سر دستمزد برای این است که چقدر زورمان می رسد. چقدر سرمایه دار زورش می رسد که کارگر را وادار به کار کند و کارگر چقدر زورش می رسد که زیر این بزند. این قاعده بازی است.

مصطفی اسدپور، نمایندهٔ حزب کمونیست کارگری در مجلس شورای اسلامی

آسو فتوحی: یک بحث این است که اضافه شدن دستمزد کارگر به تورم بیشتر دامن خواهد زد. برخی از اقتصاددان بورژوازی در ایران معتقدند که: هر چه دستمزدها بیشتر، قیمت تمام شده محصولات برای تولیدکنندگان هم بیشتر می‌شود و همین مساله در نهایت باعث ایجاد تورم و افزایش قیمت محصولات هم خواهد شد. و در ادامه یکی از دلایل فوران نقدینگی را وضعیت کسری بودجه ارزیابی میکنند و می‌گویند: از آنجایی که رشد نیروی کار از رشد سرمایه‌پیشی گرفته و به طبع آن یکی از دلایل عمده کسری بودجه دولت پرداخت هزینه‌های بسیار بالای پرسنلی است و تاکید میکنند که: بخش بزرگی از جمعیت ایران در استخدام شرکت‌های دولتی یا خصوصی هستند که دولت باید ماهانه مبلغ بسیار زیادی رو به آنها اختصاص بدهد و افزایش حقوق‌ها هم فشار بسیار زیادی را به دولت وارد می‌کند.

مصطفی اسدپور: روی گره گاههای مهمی انگشت میگذارید، ببایید روی هر یک مکث کنیم، اما قبل از هر چیز اجازه میخوام در مورد طیف اقتصاد دانان مد نظر شما به یک نکته اشاره کنم. پر واضح است که نه اقتصاد و نه اقتصاد دان بی طرف و غیر طبقاتی وجود خارجی ندارند. اینهم برای خود یک صنف و یک نان دانی است. اینها حقوق می گیرند از این حرف ها بزنند. اگر از این حرف ها نزنند نانشان بریده می شود. خیلی ساده اینطوری است. الحق شغل ساده، و در مورد اقتصاد دانان ایرانی در چهارچوب نظام اسلامی سرمایه در ایران، بطور اخص شغل زیاد شرافتمندانه ای نیست. آخر این چه کاری است که در مقابل همه توحش و کتافات این نظام مبلغ صبر و آرامش بود؟!

زمانی بود زبان پیچیده و سفسطه و عناوین پرطمطراق مشخصه اقتصاددانان به حساب میامد. به "لطف" جمهوری اسلامی این دوره گذشته است، آش شورتر از اینهاست.

تورم در نتیجه افزایش دستمزد: یادش بخیر! بازار این استدلال چند سال پیش مد بود. در جواب میشود استدلال کرد مگر نه اینستکه دستمزدها (در توحش تمام عیار سازمان تولید در ایران) حداکثر شش تا هفت درصد از کل هزینه تمام شده کالا را تشکیل میدهد؟ ولی نرخ تورم به نسبت دستمزد بالا نمی رود. نرخ تورم بسیار بالاتر از سطح دستمزدهاست که شما هم به آن اشاره کردید. پس چرا نرخ کالا ها به همان نسبت

←

کلاف سر در گم مبارزه بر ...

پایین نمی آید. پس چرا وقتی تورم بالا می رود سطح زندگی وزیر کار به همان اندازه پایین نمی آید. چرا زندگی سرمایه دار باید در همان سطح باقی بماند. چون سرمایه دارند؟ چون مالکیت دارند؟ چون ارث می برند؟ مسخره تر ارجاع نوسانات قیمت ارز به دستمزدهاست. قیمت دلار از میان همه کالاها تنها برای محصولات لیست مایحتاج زندگی کارگران نتایج مخرب بجا گذاشت.

نقدبینگی: اینجا دیگر گستاخی جای رندی را نزد اقتصاد دانان ما میگیرد. در سیستم اقتصادی ایران پول و ثروت به معنای اخص کلمه به فراوانی وجود دارد. سیستم حکومتی ایران در طول سده ها و سلسله پس از سلسله در مقابل حق و حقوق کارگر و مردم زحمتکش یک سیستم منسجم و سرکوبگر و سختگیر؛ و در عوض با آغوش باز پذیرای هر ات و اشغال سوداگرایانه بوده است. جمهوری اسلامی نقطه تکامل روند تا کنونی حکومت های تاکتونی و گوهر درخشان بر تارک سیطره سرمایه بر فلات ایران و منطقه است. تعداد مقالات و هشدارها و خط و نشان کشیدنه‌ای یک فصل دستمزد برکل اظهارات و اقدامات علیه سیستم مالیات، تیولداری و اشرافیت قرون وسطایی فایق است. این مملکتی است که فاقد سیستم مالیات بر سرمایه است، مناطق با جمعیت کارکن و مراکزتولیدی به تیول شازده ها، افاضه ها، آیت الله ها، قرارگاه ها، و مدیران از انواع پهلوی ها تا بابک زنجانی، رفیق‌دوست، مشایی، مرتضوی، رفسنجانی و انواع نهادهای سلطنتی و دولتی و مذهبی بوده و هست. منظور اقتصاد دانان ما از نقدبینگی آنجاست که چرا این ثروتها در استثمار و بهره کشی کارگران بیشتر بکار نمیافتد. این جماعت همه شایستگی و هنر و زحمات خود در بسیج کارگر ارزان در خدمت گردش پر سود سرمایه را بر باد رفته میبینند.

بودجه سالانه که تقریبا همزمان با سطح دستمزدها تصویب میشود پاسخ کافی و شایسته به مزخرفات دلوایسان عوارض دستمزد بر بودجه را بهمراه دارد. مقایسه بودجه سالانه صرف دستگاه جاسوسی و کنترل و سرکوب کارگران، مخارج نگه داری جنگل دینی، میزان تخفیف و سوبسید کالاهای لوکس و مخرج عظیم آلف و علوف قشر ممتاز جامعه با یک قلم، و تنها مصوبه مشخص کارگری در بودجه، یعنی بیمه بیکاری برای دویست هزار نفر از پنج میلیون کارگر بیکار (آنهم در ازای پیش پرداخت سهم کارگر و کارفرما) به اندازه کافی گویا است. مگر حق التالیف هجویات و توجیهات اقتصاد دانان ما و مخارج کارناوال عنترچرخانی دستمزد سالانه از نقدبینگی خزانه پرداخت نمیشود؟

گرانی و قحطی کالاهای مورد نیاز و خدمات اجتماعی: امسال نیز بروال هر ساله تحقیقات شورای عالی دستمزد و مراجع دولتی نشان داده اند که بخش مهمی از ارزش واقعی دستمزدها، حتی قبل از اجراء، در مقابل گرانی دود شده و به هوا می‌رود. اساسا گرانی و تورم و نرخ بهره و بحران جزو مکانیسم های طبیعی نظام سرمایه است که به قیمت خانه خرابی بازهم بیشتر کارگران سود و سروری سرمایه را تنظیم کنند. این پدیده ها آنچنان ناشناخته، کور و بلیه همگانی نیستند. در مورد گرانی این مساله مثل روز روشن است. "بناگهان" دست پنهان بازار مایحتاج مردم را از قفسه فروشگاه ها دور میکند، قیمت را بر خلاف میل باطنی بازاریبان بالا میبرد، انبار محتکرین از غیب پر میشود ... و دولت الهی و مقتدر منت گماشتگی و نوکری در رعایت نوبت در صف نان را بر سر گرسنگان میگذارد!

می گویند مذاکره بین کارگر و کارفرما سطح دستمزدها را تعیین می کند. دروغ می گویند. در مورد ایران که خیلی آشکار دارند دروغ می گویند. سرمایه دار در ایران می تواند حقوق کارگر را پرداخت نکند وگرنه اینهمه حقوق های معوقه کارگران که پرداخت نشده است از کجا می آید؟ کارفرما می تواند در کارخانه را ببندد و کارگر آق دره را که می خواهد سر کار برود به خانه برگرداند. از دوره برده داری برده دارانه تر است. این حکمی است که اگر تمام پوسته های آن

را باز بکنیم به اینجا می رسیم که کسی حق ندارد کس دیگری را به گرسنگی محکوم کند. این واقعیت دنیای سرمایه داری امروز است. کسی که کار نکند باید برود و از گرسنگی بمیرد. تمام مفاد قانون کار چهارچوبی است که کارگر را بازیچه سودجویی کارفرما میسازد. تا آنجا که به دستمزدها مربوط می شود از ستونهای اصلی این قانون و منایبات کار در جامعه است. آنجا که این مناسک را اجرا می کنند که بیایند و بگویند ما سطح دستمزد کارگر را اینقدر پایین نگه داشتیم. این خاصیت سالانه دستمزدهاست و نمی توانند از این بگذرند و برایش جشن بزرگ سالانه خودشان را می گیرند.

الان دستمزد کارگر در ایران یک دهم کارگر در ترکیه است. الان دستمزد کارگر در ایران به مثابه این است با این کار نمی توانی زندگی کنی، چشمت کور، باید بچه ات را هم سر کار بفرفستی، چشمت کور باید دو شغله باشی، در محلات فقیر نشین زندگی کنی، سقف رو سرت نداشته باشی. و هنوز هم زورنالیست ها و اقتصاددانان بورژوازی بیایند و بگویند که شکر کن که افغانستانی نیستی وگرنه میشد از این بدبخت تر باشی. این خاصیت حکومت نظام سرمایه داری در ایران است و بیشتر از این نیست.

آسو فتوحی: خوب با این اوصاف، به این سوال میرسم که: با درنظر گرفتن اینکه برخی نماینده کارگران رو به بند میکشند و هر روز و هر روز تعرض و یورش جدیدی را روی آنها سازمان میدهند! این مسائل چه اندازه تاثیر دارد؟ و دوم اینکه عامل سرکوب کدامها هستند؟

مصطفی اسدپور: خیلی دقیق من می خواهم قبش مرزبندی کنم و بگویم که اینقدر وضعیت بد است و اینقدر مناسبات جامعه متمدن از ریخت افتاده است که اگر کارگر را یک روز آزاد بگذارند، حتما وزرات کار را به آتش خواهند کشید. فقط کافی است صد نفر کارگر بتوانند آزادانه در مجلس بنشینند و یک نماینده مجلس بدون نگهبان و محافظ معنای عملی آنچه که در مجلس دارد می گذرد را بیان کند. بعید می دانه که بتواند جان سالم بدر ببرد. توپ که هیچ، مجلس را باید به یک توالت عمومی تبدیل کرد. این فاجعه بزرگی است که در دنیای وارونه امروز می گذرد. اینکه کارگر و هر کسی که مبارزه کند را دستگیر و زندانی می کنند، نشان دهنده این است که تحمل این را ندارند. هر کارگر و هر انسانی برای زندگی خودش ارزشی قائل است و ارزش تولیدش را می فهمد. زندگی سرمایه دار را هم می بیند و تفاوت طبقاتی را هم می بیند و انتظاراتی که از زندگی خودش دارد. طبعاً محکوم می کنند، طبعاً زندانی می کنند، طبعاً مبارزات کارگری را سرکوب می کنند و طبعاً تاثیرات خودش را بجای میگذارد. ولی به نظر من نمیتوان رابطه یک به یک میان سرکوب و دستگیری فعالین کارگری و مبارزه در عرصه های مختلف برقرار کرد. میبینیم که آزاد کردن مجرای افشاگری و چه بسا دزدی و نابسامانی دولتی بخشی از بازارگرمری برای فصل دستمزدها است. اتفاقا باید از همراهی با این بازارگرمری اجتناب کرد. باید نشان داد که مبارزه بر سر افزایش دستمزدها این نیست که سالانه در اسفند ماه شروع می شود و میتوان آنرا در قطعنامه ها و در مسابقه ارقام بالاتر ماست مالی کرد.

زندگی طبقاتی حکم میکند که مبارزه برای افزایش دستمزدها مبارزه ای دائمی و چندوجهی است. وقتی کارگر تصمیم گرفت که روزی هشت ساعت کار بکند این مبارزه ای بر سر افزایش دستمزد بود. به این معنا که هشت ساعت کار کند و حقوق دوازده ساعت را بگیرد. یعنی دستمزد بیشتری بگیرد. یا کارگری که بیکار می شود بیمه بیکاری اش را دریافت کند و جلو در کارخانه جمع نشود که با کارگر شاغل به رفابت بپردازد. همه اینها جزو مسائل مربوط به سطح تعیین دستمزدهاست. مبارزه بر سر دستمزدها در محلات کارگری شروع می شود. رابطه گسست ناپذیری با اتحاد و آگاهی طبقاتی دارد. مبارزه اقتصادی طبقه کارگر به معنای مبارزه سیاسی طبقه کارگر، به معنی مرگ و زندگی طبقه کارگر و به معنی مدرسه اتحاد طبقاتی طبقه کارگر همیشه خود را تعریف کرده است.

نمی شود مبارزه بر سر دستمزدها را سازمان داد

بدون اینکه هنوز کارگران آماده نشده باشند که اعلام کنند ما بعنوان کارگران شاغل و کارگران بیکار تنه به تنه همدیگر نمی زنیم. مبارزه بر سر دستمزدها آنجا که کارگر بر علیه ممنوعیت کار کودکان سنگر نیسته باشد غیر ممکن است و معنی ندارد. یا اینکه کارگری را بخاطر اینکه بیکار است با مزد کمتر بکار بگیرند. کارگر زن و مرد، کار خانگی، و غیره، اینها همه وجوه مختلف این مسئله هستند. بخش وسیعی از مایحتاج زندگی کارگر را نمی توان با همین دستمزدهایی هم که اعلام میکنند تهیه کرد. بخاطر پول ارزشش پایین آمده و یا قیمت ها بالا رفته است. مبارزه بر سر دستمزدها به معنی مبارزه برای اینکه دولت موظف است مایحتاج زندگی کارگر را تامین بکند بهم گره خورده است.

آسو فتوحی: با این وصف بنظر شما تعیین سطح دستمزد چه شاخصی را باید داشته باشد؟

مصطفی اسد پور: در مورد سطح دستمزدها من شخصا تعیین یک استاندارد را بر اعلام ارقام ترجیح میدهم. بخاطر اینکه همین الان خود دولت رقم های بالاتری اعلام میکند. شما می گویند چهار میلیون، نماینده دولت به شما ثابت می کند که ده میلیون هنوز زیر خط فقر است. یک زمانی یک فرمولبندی از جانب منصور حکمت مطرح شد که دستمزد کارگر باید به اندازه دستمزد وزیر کار باشد. هر چقدر برای وزیر کار در نظر گرفتید باید به همان اندازه هم برای کارگر در نظر بگیرید. هرچقدر سطح زندگی وزیر کار تامین شد زندگی کارگر هم باید به همان اندازه تامین شود. در برنامه های کمونیستی مساله بصورت محاسبه معکوس طرح میگردد: دستمزد هیچ مقام دولتی نباید بیشتر از دو برابر دستمزد یک کارگر باشد. اگر رئیس جمهور ده میلیون تومان گرفت کارگر باید پنج میلیون بگیرد. اینها رقم های حساب شده مبارزه جنبش کارگری در دنیاست. لازم نیست دوباره برای متحقق شدن آن دردرس کشید. چرا باید لپ های وزیر بودجه و برنامه ریزی گل بیندازد وقتی در مورد فقر کارگر صحبت می کند و اینکه بچه کارگر باید برود دنبال کار بگردد. چرا مجلس باید مشغول تصویب مقرراتی باشد که کارگر را مجبور می کند بخاطر نداشتن تخصص کافی در یک حرفه نیروی کارش را به صورت مجانی در اختیار صاحب کار بگذارد. همه اینها مجموعه ای هستند که سطح دستمزدها را تعیین می کند.

آسو فتوحی: کارگر آگاه، کارگر کمونیست، نمایندگان کارگری آن جامعه چکار باید بکنند؟ و چگونه خودشان را باید سازمان بدهند وبا چه ساز و کاری باید وارد میدان نبرد تعیین سطح دستمزیشان بشوند؟

مصطفی اسدپور: به نظر من دستمزدها یک مسئله تعیین کننده و حیاتی، و یک شاخص گویا از موقعیت واقعی طبق، جنبش کارگری و موقعیت چپ در جامعه است. امروز واقعیت دستمزدها حکایت از موقعیت ضعیف و نابسامانی دارند. اگر بخواهیم میتوان این مبارزه را از سطوح پایین به عالیترین سطح آن درجه بندی کنیم. مبارزه بر سر دستمزدهایی مثل دریافتی های کاری برای تامین زندگی، از همان نوع مبارزات دائمی اتحاد طبقاتی کارگر در اشکال مختلف خودش است. فرض کنید شما یک تیم فوتبال یا یک اتحادیه در کارخانه تشکیل می دهید یا اینکه یک مجمع عمومی تشکیل میشود. در این شرایط صورت باید ممنوعیت کودکان کار معلوم شده باشد. دستمزد کمتر به زنان کارگر باید ممنوع شده باشد. و ایجاد وحدت عملی طبقه کارگر باید تامین شده باشد. روحیات و سنتهای طبقاتی که بخاطر ترس از بیکار شدن کسی اعتصاب شکنی کنند. صندوق های اعتصاب برای تامین زندگی دستگیر شدگان سرپل شبکه گسترده جمعاوری کمک مالی و روحیه اتحاد کارگری دائما فعال باشد. کارگر هیچ جایی نباید تنهایی قدم از قدم بردارد. زنان بی سرپرست خانواده های کارگری نباید قربانیان صف کشیده کمیته امام باشند. تن فروشی در میان طبقه کارگر نباید در محلات کارگری وجود داشته باشد ... صف مبارزه برای بیمه بیکاری مستقیما و بلاواسطه عالی ترین شاخص سطح آمادگی

۳

ذهنی و عملی در مبارزه بر سطح دستمزدها است.

بسیاری موارد مختلف دیگری که می توان شمرد اینکه ما از اتحاد کارگری، از بهم بافتگی کارگری و از اعتراضات کارگری به مثابه نضجی که جامعه را بهم می دوزد، خبری نداریم. بعنوان مثال اتحادیه کارگری در ایران یکی از بی پول ترین و بی امکانات ترین سازمان های در ایران است. در حالیکه هر سازمان قلچماق قزمیتی در این مملکت بر اساس حق عضویت هایش می چرخد. یک اتحادیه کارگری در ایران باید بتواند بطور قدرتمندی از اعتصابیون خودش و از زندانیان خودش حمایت بکند.

اینجا بحث دیگری مطرح می شود و آن اینکه وضع مبارزات سیاسی طبقه کارگر در ایران چقدر موثر است. کارگر چقدر باید بر علیه جمهوری اسلامی باشد و غیره به جای خود، ولی من فکر میکنم کارگری که متحد است برای دستمزد خودش جلو ایران خودرو اتحاد کارگری تشکیل می دهد، بجای اضافه کاری برای افزایش دستمزد سینه سپر کند و راه چاره بجوید؛ و هر کارگر بیکاری در آنجا به خودش بگوید من بعنوان یک کارگر بیکار اعتصاب شکنی نمیکم، بزرگترین پیروزی سیاسی طبقه کارگر در ایران است. ولی همه اینها یک ملزوماتی می خواهد. من تصور میکنم که مسئله فقط مسئله کارگر نیست بلکه مسئله جنبش چپ این جامعه هم هست. همه با هم باید به مسئله دستمزدها نگاه بکنند و کمبودها و کاستی های خودمان را ببینیم.

ولی همه کارگران زمانی که هشت ساعت کار روزانه تصویب شد مجبور بودند چهارده ساعت در روز کار بکنند. هیچکس عشقش نکشیده بود چهارده ساعت در روز کار کند. ولی همانها تبدیلیش کردند به هشت ساعت. یک تعدادی از کارگران قبول کردند، یک تعدادی سازمان کارگری اش را بوجود آوردند. حزب کمونیست انموقع اتحاد کارگری اش را تامین کرد. که اگر حتی لازم باشد هشت ساعت کار بکنیم و چیزی را از دست بدهیم، چطوری بتوان جبران کرد... این منطق مبارزه اقتصادی طبقه کارگر است. بخواهیم یا نخواهیم به این شکل است. می خواهم این را بگویم که الان بارقه هایی وجود دارد که چطور می شود این اتحاد را بوجود آورد، چطور می توان به همین ترتیب به پدیده های اتحاد طبقاتی نگاه کرد. باید این رگه ها را گرفت و تقویت کرد. این مارکسیسم است و بحث مبارزه طبقاتی است و به این معنا تمام این سمومی که گویا یک سرمایه دار بهتر می تواند وجود داشته باشد، یا یک دولت رفاه در ایران سر کار بیاید، اگر بازار کار در ایران بچرخد بهتر می شود، اگر سرمایه داری داشته باشیم که قانون را رعایت کند و اگر ارتشا نباشد، اگر دولتی باشد، همگی بزرگترین مانع مبارزه اتحاد طبقه کارکر در ایران و بطور مشخص در عرصه مبارزه بر سر دستمزدها عمل میکند. الان فداکاری در میان طبقه کارگر در ایران نمونه ندارد و بدون اندازه است. ولی باید سازمان کارگری وجود داشته باشد که این فداکاری ها را بجای خودش برساند.

میلیون ها کارگر در ایران جان به لب رسیده در خیزش دی ماه نشان دادند که توهمات چقدر کمتر شده است. ولی همین توهماتی که کمتر شده نباید به جیب هیچ بخشی از بورژوازی برود. باید به جیب خود طبقه کارگر برود. اینکه ما دستمزدهایمان را می چسبیم، زندگی همدیگر را می چسبیم، اتحاد همدیگر را تقویت می کنیم و با آموزه های طبقاتی خود در همه جای دنیا به پیش خواهیم رفت.

این تنها چاره ای است که در مقابل ما وجود دارد.

طبقه کارگر، برملاف کلیه طبقات
فردوست در تاریخ پیشین جامعه بشری،
نمیتواند آزاد شود بی آنکه کل بشریت
را آزاد کند.
از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری –
حکمیست

چپ ملی و تروریسم ...

پاسخ عبدالله مهندی به بیش از پنج مورد شهادت زنده این بوده که چنین اعمال و سیاست هایی در هیچ جلسه رسمی رهبری آنها طرح نشده بوده است! پاسخ رضا کعبی از رهبری سابق جریان مهندی هم یک نوع شهادت غیر مستقیم است که نوشته "من این اتهامات را در باره خودم قویا رد میکنم". ایشان ادعاهای طرح شده علیه سازمان سابق خویش را غیرواقعی ارزیابی نکرده، بلکه از شخص خود رفع اتهام کرده است.

تومار امضای نزدیک به پانصد نفر شخصیت و فعال سیاسی هم بخشا نه فقط بر اساس افشاگری های زنده اخیر که از شناخت سیاسی مستقیم خودشان از ماهیت این جریان منفور است، که در اردوگاه نظامی خود در کردستان عراق بارها علیه هم مسلحانه عمل کرده و زخمی های شان راهی بیمارستان شده اند. در متن اختلافات درونی تا به حال اینها، اسلحه و چاقو همیشه یک پای عمل در برخورد به همدیگر بوده است.

برخورد چپ ملی به سیاست ترور کمونیست ها و چپ ها در کردستان

منظور از این نوع چپ مشخصا همانهایی اند که در تشکلی به اسم "اَلترناتیو کمونیستی" دور هم جمع شده اند. چند گروه از شاخه های سابق سنت فدایی و سازمان راه کارگر و کومه له جزو این جمع اند. جمع اینها همراه حزبی که عنوان حکمَتیست را بر خود یدک میکشد، نهادی را شکل داده اند که قرار است رهبر انقلاب سوسیالیستی در مثلا ایران باشد. اینها به مناسبت های مختلف تا آنجا که حرف مفت است، اطلاعاتیه و بیانیه و سند انتشار میدهند و طبقه کارگر را به چپ و راست فراخوان میدهند اما در مقابل طرح ترور شخص اول همین جریان توسط سازمان عبدالله مهندی زبان شان بند آمده است!

بگذارید نگاهی به علل سکوت شان کنیم؛

طیف فدایی و راه کارگر

ظاهرا هیچ موضع روشن و ناروشنی از اینها نسبت به طرح های ترور فاشیست های کرد علیه کمونیست ها در کردستان منتشر نشده است. تنها نکته ای که یکی از رهبران راه کارگر به اسم حسن حسام در صفحه فیس بوک ایشان دیده میشود این است که در این ادعاها سندی ارائه داده نشده است! ظاهر قضیه این است که گویا شهادت صفی از انسان های زنده که خود مستقیما در جریان این نقشه ها بوده اند، برای این حضرات کافی نیست. مطالبه اینها هم ظاهر سندی به امضای شخص عبدالله مهندی است که اجرای این نقشه ها را به قلم خود تضمین کرده باشد! در دنیای واقعی چنین چیزی نمیتواند موجودیت داشته باشد. هیچ تروری همراه سند امضا شده توسط شخص دستور دهنده نیست. شاید هم بخشی از اینها قضیه طرح ترورها را مربوط به گذشته ارزیابی کرده که از نظرشان زنده کردن آن و طرح آن، امروز کار درستی نباشد. تمام این گروهها در برخورد به جمهوری اسلامی، کشتارها و ترورهای تاریخ گذشته آنرا ماتریال افشاگری امروز خود میکنند، ولی وقتی به واقعه امروز مربوط به سازمان عبدالله مهندی میرسند، مسئله را قدیمی و کهنه میدانند. نتیجتا مشکل اینها نه کهنه بودن طرح این ترور ها و نه بی سند بودن آنهاست. راه کارگر در دوره جنگ حزب دمکرات علیه کومه له بدون ذره ای تامل حامی حزب دمکرات بود و بخشی از تبلیغات جنگی آنها برای کشتار کمونیست های کومه له را تولید میکردند. کومه له "پولیوتی" تئوری راه کارگر بود که دمکرات بدست گرفته بود. آن روزها راه کارگر میدانست که نقشه و سیاست جنگ دمکرات علیه کومه له در کنگره قبلی تر آن حزب ریخته شده بود. خود جریان انشعابی دمکرات، دقیقا مانند جریان انشعابی از عبدالله مهندی، طرح جنگ دمکرات برای کشتار کمونیست ها را افشا کردند. با این حال این قضیه هیچ تردیدی در سیاست حمایت عملی راه کارگر از جنگ دمکرات علیه کومه له ایجاد نکرد.

مسئله اصلی در ماهیت سیاسی ایدئولوژیک سنت راه کارگر نهفته است؛ تئوری و برنامه راه کارگر، دقیقا مانند سنت فدایی و سنت حزب مادر که حزب توده است، بر تقسیم بندی جامعه انسانی در ایران به ملت های مختلف متکی است که از نظر آنها نمایندگان خود را دارند. بر مبنای این تئوری، جامعه ایران شبیه جزایر ملت های مختلف است. ملت فارس، ترک، کرد، بلوچ و عرب، لر، قشقایی و گیلک و ارمنی و...جزو ملت های تشکیل دهنده جامعه ایران اند که نمایندگان خودگمارده ملی خویش را دارند. اگر در تبلیغات اینها به وجود طبقه کارگر در ایران اشاره میشود، مانند خود جمهوری اسلامی و کل بلوک بورژوازی ایران، این طبقه را جزوی از اعضای شبیه جزایر ملل مختلف میدانند که جریانات مشابه دمکرات و باند تبهکار مهندی و گروههای ناسیونالیست و فاشیست قومی را نمایندگان و صاحبان و خودگمارگان ملی راس طبقه کارگر هم میدانند. بیخود نیست اعضای راه کارگر بسته به محل تولد یا زبان مادری تعلق قومی خود را مبنای تعلق سیاسی خود به سنن ناسیونالیستی قومی هم به رسمیت می شناسند. بر همین مبنا عضو مثلا ترک زبان اینها فقط جزو ملت ترک نیست بلکه در صورت زن بودنش عضو یک گروه ناسیونال فمینیستی هم هست. از نظر راه کارگر و کل سنت فدایی و حزب توده، این واقعیت کمونیستی که هویت ملی و قومی و جنسی برای طبقه کارگر طوق گردن است، یک ادعای بی پایه است! در اعماق باورهای اینها مانند تمام ناسیونالیست های دنیا، طبقه کارگر جزو تقسیم بندی های درون پدیده ای موهوم به اسم ملت است. مصدق و آیت الله منتظری و آن نماینده دیگر طبقه بورژوا، برای اینها جزوی از شخصیت های ملی شان اند که در ردیف بقیه آحاد ملت دارای احترام و جایگاه ملی اند.

وقتی به محکومیت ترور توسط یک جریان ناسیونال فاشیست کرد هم میرسد، اینها موظب اند که چند دسته گی بین "ملت ستمدیده کرد" موجب چند دستگی و تفرقه "ضد ملی" در مقابل "رژیم آخوندی" نشود! بیخود نیست گفته میشود سنت راه کارگر از حزب توده و سنت فدایی از سنت راه کارگر تغذیه میکنند.

کومه له و محکومیت طرح های ترور مهندی

کومه له جدید که فرسنگ ها از کومه له کمونیست قدیمی فاصله گرفته است، موضعی تماشایی نسبت به تروریسم عبدالله مهندی اتخاذ کرد. تماشایی نه از این نظر که خواهان تشکیل یک کمیته "حقیقت یاب" برای روشن کردن این قضیه شدند، بلکه از این نظر که اینها از نزدیک سالهاست زیر فشار تهدید ترور و عملیات نظامی توسط گروه عبدالله مهندی علیه خود بوده و هستند. نه فقط این بلکه اسراری از نقشه های مشابه عبدالله مهندی نزد اینها مخفی مانده است که فقط خودشان میدانند و رو به بیرون مثل مردمک چشم از آنها حفاظت میکنند که بیرون درز نشود. اصطلاح جعبه سیاه که محتوای نقشه های عبدالله مهندی علیه خودشان است، برای نوار حاوی این نقشه هاست که وقت خود اتفاقی دست اینها افتاده بوده است. گاهی شده که نگهبانان شبانه اینها فرمانده عملیاتی باند مهندی را در اردوگاه نظامی خود دستگر کرده و بعدا بی سر و صدا آزاد کرده یا تحویل داده اند. جریان انشعابی از مهندی، وقت خود افشا کرد که عبدالله مهندی طرح ترور و نابودی این کومه له را داشته تا کردستان فقط یک کومه له داشته باشد! این طرح با مخالفت تعدادی از رهبری وقت جریان مهندی روبرو شده که امروز عضو این تبهکاران نیستند. آنزمان که این قضیه هم علنی شد، احدی اعتراضی از این کومه له نشنید! نتیجتا اگر امروز که طرح ترور رهبران حکمَتیست در دو مقطع مختلف افشا شده است، اگر کومه له مجبور شده تا چیزی بگویند، هنوز حاضر نیست این طرح ها را به رسمیت بشناسد، بلکه منتظر تحقیقات یک کمیته بی طرف است، که لابد باید یک عضو آن همین کومه له باشد!

مشکل کومه له ابراهیم علیزاده چیست؟

مثل راه کارگر و فدایی، مشکل اینها نه درک حقیقت بلکه واقعیتی ایدئولوژیک است که مانع

دست بردن اینها به یک اقدام جدی و کارساز برای افشای این نقشه های تروریستی است. بعضی ها به غلط، جدی نبودن این کومه له حتی در دفاع از خود را ناشی از عقیم بودن آن حتی در دفاع از خود میدانند. واقعیت این است که مشکل این کومه له در این رابطه از راه کارگری ها و فدایی یان بزرگتر است؛

نزد خود اینها، در خلوت خود میگویند که اینها که در صف سازمان های زحمتشکان اند، بخشی از همین طیف کومه له ای هایی هستند که روزی باید متحد شوند. اگر این را رسما اعلام نمی کنند، ولی همراهی اینها در رفتن در جمع احزاب کردستانی و کنگره ملی کرد به رهبری مسعود بارزانی و مسابقه برای دوستی با حزب دمکرات کردستان و... نشانه های عینی در موازی بودن مسیر استراتژیک اینهاست.

علاوه بر این، خود این کومه له خود را عضوی از جنبش خلق کرد یا جنبش انقلابی کردستان که عنوان چپ پسند جنبش ناسیونالیستی است، میداند که بقیه و منجمله دمکرات ها و کومه له های دیگر و سازمان خبات و... در همان جنبش حضور دارند. از نظر این کومه له، تفاوت اینها نه در کمونیست بودن یکی و ناسیونالیست بودن دیگری، نه تعلق طبقاتی به طبقات مختلف اجتماعی، که تعلق دسته جمعی شان به جناح های متفاوت یک جنبش واحد سیاسی طبقاتی، یعنی به جنبش ناسیونالیستی کرد است. این را علنا میگویند و تئوریزه میکنند که همانگونه که جنبش کارگری جناح راست و چپ دارد، جنبش ناسیونالیستی هم چپ و راست دارد، که از نظر خودشان جناح چپ مکان استقرار اینها در این جنبش سرتاپا ارتجاعی است. هیچ کسی منجمله از چپ های ظاهرا موجود در اپوزیسیون درون سازمانی اینها هم مدعی نشده که آخر جنبش ناسیونالیستی یک جنبش طبقه حاکمه است، یک جنبش بورژوایی است، در حالیکه کل جنبش طبقه کارگر به لحاظ طبقاتی جنبش یک طبقه معین و متفاوت است به اسم کارگر. اگر کمونیستی نمیتواند در جناح چپ جنبش فاشیستی و لیبرالی برای خود لانه بسازد، در جنبش ناسیونالیستی هم نمیتواند به اسم مخفی چپ برای خود جایی باز کند. و همانطوریکه عنوان کمونیست برای عضو یک سازمان فاشیستی و یا لیبرالی مسخره است، همین عنوان برای عضو جنبش ناسیونالیستی هم واقعا مایه خنده است. برای کومه له اما قضیه متفاوت است؛ عضو جناح چپ یک جنبش لیبرالی مثلا ایرانی اگر برای یک کمونیست نامربوط است، به عنوان چپ کرد عضویت در جنبش ملی به شرط قرار گرفتن در جناح چپ آن کاملا قبول است! علت اصلی هم در تعلق این جنبش به "کورد" است! برای فعال کومه له ای و سنت چپ مشابه، وقتی حزب کمونیست کارگری به نوعی در کنار سلطنت طلبان و بلوک رسما راست اپوزیسیون ایران ظاهر میشود، فوراً مورد سرزنش و افشاگری واقع میشود، در حالیکه آن حزب واقعا بلحاظ افق و استراتژی عضو جناح چپ جنبش بورژوازی سکولار پروغرب است. منتها وقتی همین کومه له رسماً و با دبدبه و کبکبه وارد بلوک ارتجاع ملی کرد، کنگره ملی کرد، میشود و زیر اتوریته امثال مسعود بارزانی هم قرار میگیرد، برای تقریبا تمام چپ های ملی ایرانی هم بی عیب است، چون از نظر آنها هم کومه له کار اشتباهی نکرده و خط دیگری نگرفته، بلکه همراه احزاب "ملت ستمدیده خود" وارد بلوکی برای "درد درمان کورد" شده است!

اضافه بر همه اینها این کومه له هم مثل راه کارگر و فدایی و توده و کل چپ ناسیونالیست ایرانی و غیرایرانی، کل احزاب ناسیونالیست کرد را جزوی از ملت کرد میداند که جگرگوشه های همین کومه له اند. به همین دلیل علیرغم طرح های ترور توسط باندهای اینها، برای این کومه له، مانند اقدامات اشتباه فرزند یک خانواده اند که قابل گذشت و بخشش اند، که باید با آنها کنار آمد.

نکته بعدی ، این کومه له اولویت خود را استحکام جایگاه خویش در جنبش ناسیونالیستی تعریف کرده است. در این جنبش احزاب و گروههای متنوع ناسیونالیست و مذهبی و حتی فاشیست حضور دارند که لابد باید هوای همه

کمونیست ۲۳۷

آنها را داشته باشد تا به عنوان رئیس و رهبر صاحب صلاحیت مورد قبول واقع شود.
**

http://www.azadi-b.com/J/2018/12/post_690.html

**** مطالب، متن افشاگری ها و مقالات مربوط به نقشه های تروریستی جریان عبدالله مهندی علیه کمونیست ها و چپ ها در کردستان همین بحث در جمعی پیش کشیده شد که در ادامه یکی از حاضرین مدعی شد که غیبت اعتراض جدی کومه له به سواستفاده سازمان زحمتکشان و جریان تبهکار مهندی از اسم کومه له به خاطر همین تعلق جنبشی است.**

در دنیای واقعی اما چنین نیست. از نظر فرد کمونیست نا آشنا به وضع امروز این کومه له شاید این فاکتور اصلی باشد. اما کسی که گذشته کومه له و امروز این سازمان را با هم مقایسه میکند، میتواند از خود بپرسد که واقعا تشابه اینها با آن کومه له غیرقابل وصف است؛ آن کومه له قدیمی حتی قبل از ورود به حزب کمونیست ایران، حتی در دوران آن پوپولیسم اولیه اش، هیچ وقت از موضع جنگ علیه ارتجاع سیاسی در کردستان پائین نیامد؛ چه ارتجاع بورژوایی بطور کلی و چه نماینده سیاسی این ارتجاع در شکل حزب دمکرات کردستان. دفاع از صف متفاوت زحمتکشان و سنگربندی در مقابل دشمنان آن، هویت سیاسی آن سازمان بود. بعدها همان کومه له به سازمان توده ای کارگران کردستان در مقابل طبقه حاکمه تبدیل شد. امروز ظاهرا همان کومه له دست در گردن هر چه ناسیونالیست و ارتجاع کردی است، بدون اینکه خم به ابرو بیاورد. تازه همین کار را به عنوان ابتکار و توانایی به خورد ملت میدهد. هر بنی بشری میتواند از خود بپرسد که واقعا سیاست مقابله فواد و کومه له آن زمان با قیاده موقت و بارزانی ادامه اش دوستی امروز اینها و حضورشان در کنگره ملی به ابتکار بارزانی است؟ آیا در تمام تاریخ آن کومه له کسی به ذهنش خطور کرد که سندی برای تحکیم موقعیت کومه له در راس جنبش ناسیونالیستی تنظیم و پیشکش کمیته مرکزی بدهد؟ امروز این کومه له مشغول تامین این کار به عنوان اولویت است، آنهم در زمانی که همه از تغییرات اساسی در ایران میگویند. نتیجتا اگر همین کومه له به فرض محال برگردد و به امثال عبدالله مهندی بگوید که ربط شما به کومه له قدیمی چیست که از اسم او و از اسم فواد و دکتر جعفر و صدیق کمانگر او برای خود سواستفاده میکنید، چرا اسم عوض نمی کنید و مثل همه کمونیست های سابق برای خود اسم و عنوان جدیدی انتخاب نمی کنید، طرف میتواند برگردد و بگوید شما خودتان بفرمائید شباهت تان به آن دوران چیست؟ شما که تاولویت تان رسماً جنبش ناسیونالیستی شده، چرا از عنوان آن کومه له کمونیست سابق سواستفاده میکنید؟ به همین دلیل اساسی است که جمع اینها، در یک توافق غیررسمی و عنوان نشده، به سواستفاده جمعی از عنوان آن کومه له و از سابقه و تاریخ پرافتخارش سواستفاده میکنند و مسابقه سالروز کومه له را با هم راه می اندازند و در مسابقه شهیدخوری دست جمعی، همگی با هم دست بالا را دارند! در بعد اجتماعی هم دسته جمعی در بوق "کورد" میکنند. اگر کومه له آنروز سازمان توده ای کارگر در مبارزه روزانه اش بود، کومه له امروزی برای کدام کارگر و صف مستقل کارگر ذره ای مایه اتحاد و ظرف به هم پیوستگی آنهاست؟ آیا غیراز این است که چپ ترین آنهای موجود در دایره بسته خود را هم بسوی کوردابتی و افتخارات هویت کردی کشانده است؟

در امتداد یک خط

حمید تقوایی و انقلاب در ایران

خالد حاج محمدی

مقدمه:

اخیرا و بدنبال سخنرانی حمید تقوایی لیبر حزب کمونیست کارگری در کانادا در ۹ فوریه ۲۰۱۹، تحت عنوان "ایران به کجا می‌رود" و مصاحبه ای با مصطفی صابر رئیس دفتر سیاسی این حزب در برنامه تلویزیونی "نگاه به چپ" این جریان تحت عنوان "پمپئو و دیدار با اپوزیسیون ایرانی" و سرانجام نوشته ای از حمید تقوایی در جواب به سیاوش دانشور با تیتر "در پاسخ به یک هیاهو"، مباحثاتی را در امتداد خط و جهت و سیاست تا کنونی حزبشان طرح کرده اند که نگاه به آن خالی از لطف نیست.
بعلاوه حمید تقوایی به این بهانه مشتی ادعاهی بی پایه علیه ما و در دفاع از سیاستهای راست جریان خود زیر پوشش دفاع از انقلاب و انقلابیگری را به میدان کشیده است. اینجا به نکاتی از مباحثات آنها، از انقلاب و انقلابیگری راست این جریان، تا سناریوی سیاه و نقش نیروهای سیاسی در پوزیسیون و اپوزیسیون در آن و ابداعات جدیدشان و همزمان رابطه با آمریکا و توجیهات سطحی و مورد نیاز آنها خواهم پرداخت.

رابطه با آمریکا و توجیهات مورد نیاز

تخاصمات آمریکا با جمهوری اسلامی تاریخی طولانی دارد. در این تاریخ و جدال میان دو ارتجاع حاکم بر ایران و ارتجاع امپریالیستی آمریکا از تهدید تا نقشه حمله به ایران، تبلیغات جنگی و محاصره اقتصادی به بهانه های گوناگون در دستور دولتهای مختلف آمریکا قرار گرفته است، سیاستی که با اتکا به آن جمهوری اسلامی نهایت استفاده را علیه مردم ایران کرده است. دوره اخیر، ترامپ بدیل مسائل اساسی تر و در دل جدال میان قطبهای بزرگ امپریالیستی، به بهانه تخصص با ایران نه تنها از توافقات برجام بیرون آمد، بلکه تحریمهای اقتصادی بیشتری را علیه ایران در پیش گرفت. ما در مورد دلایل این تخصصات و بهانه های دولتهای حاکم بر آمریکا، در دوره های مختلف مفصلا نوشته و گفته ایم و اینجا مورد بحث این نوشته نیست. اما در همه این دوره ها با شدت گرفتن تخصصات میان آمریکا و سایر دول غربی و متحدین آنها از اسرائیل تا عربستان و...با ایران، اپوزیسیون راست به سرنگونی جمهوری اسلامی با دخالت نظامی امریکا و یا به کمک این کشور امید بسته است و خونی در رگهای اش به جریان افتاده است. در دوره اخیر نیز بخشی از اپوزیسیون بورژوایی جمهوری اسلامی به تخصصات ترامپ با ایران دل خوش کرده و به کرات تلاش کرده سیاست خود را در راستای سیاست دولت امریکا تنظیم کند. تلاش کرده اند با دولت ترامپ رابطه بگیرند، تلاش کرده اند آمادگی خود را در خدمت سیاست امریکا به نام مبارزه با جمهوری اسلامی و "دفاع" از مردم ایران به گوش مقامات این کشور و هر دولت مرتجعی در منطقه برسانند. همزمان تلاش کرده اند آنها را متقاعد کنند که با کمک به اپوزیسیون راست، جمهوری اسلامی را از بالا براندازند به صورتی که هم سیستم بورژوایی حفظ شود و هم مردم محروم میداندار نشوند و راه دخالت آنها را در این پروسه سد کنند. یکی از فاکتورهای اصلی تلاش های ایندوره این نیروها، نگرانی و ترس آنها از تغییر اوضاع و تبدیل طبقه کارگر و آلترناتیو آن به وزنه اصلی در تقابل جامعه با جمهوری اسلامی است. ترس از خیزش کارگری در ایران و سرنگونی جمهوری اسلامی به شیوه ای که کل نظام سرمایه داری را به خطر انداخته و کارگر و کمونیستها در آن دست بالا پیدا کنند. بحث و سیاست قدیمی رابطه با آمریکا، اینبار در بسته بندی جدید، در متن چنین شرایطی به میدان کشیده شده است.



بحث رابطه با آمریکا در سخنان مصطفی صابر و حمید تقوایی نیز در این اوضاعی که عده ای از جمله مسیح علینژاد به دیدار پمپئو رفته اند، طرح شده است. در این زمینه حمید تقوایی و مصطفی صابر مخالفین سیاست امید بستن و اتکا به قدرتهای ارتجاعی امپریالیستی و بطور ویژه امریکا، را "چپ سنتی" و چپ "غیر سیاسی و... مینامند و به این بهانه اتفاقا نه تنها از مضمون و ماهیت این ارتباط چشم پوشی، که عملا دفاع میکنند.

حمید تقوایی در سخنرانی خود "ایران به کجا می‌رود" و در مورد دیدار مسیح علینژاد با پمپئو میگوید:

" نفس اینکه کسی رفته پمپئو را دیده جرم نیست، بستگی دارد به اینکه چه می‌گویی و چه سیاستی را پیش می‌بری و چه استفاده ای میکنی. یک گرایشی هست که نفس اینکه کسی برود و عکس بگیرد با آمریکا این نجس است و این سوخته. ما هم از صدام در دوره حزب کمونیست ایران کمک می‌گرفتیم و لنین هم با قطار آلمانی ها رفت روسیه. ...الان شیرین عبادی آمده در صف انقلاب ... ، من خوشحالم که شیرین عبادی الان سرنگونی طلب شده. مسیح هم هر چه انجاموری کار کند به نفع مردم است." (اصل بحث شفاهی و مسئولیت کتبی کردن نقل قول به من است)

اینکه نفس رابطه گرفتن با آمریکا و یا هر دولتی، خود بخود نجس نیست، مورد بحث من و بخش اعظم منتقدین حمید تقوایی، نیست. تبدیل انتقاد از مضمون و اهداف این دیدار، بویژه در شرایط امروز ایران، به انتقاد از "نفس دیدار" از طرف حمید تقوایی نه فقط گمراه کننده که تلاشی برای لاپوشانی کردن دفاع حمید تقوایی از مضمون این ملاقاتها است. مسئله بر سر رابطه با آمریکا و مسابقه برای دیدار پمپئو و... در این دوره معین و به دنبال امید بستن جریانات راست و شخصیتهای آنها برای دخالت آمریکا در پروسه رفتن جمهوری اسلامی در اشکال مختلف است. لذا بحث بر سر نفس رابطه نیست و اینرا تقوایی و صابر هم بهتر از هر کسی میدانند. بحث بر سر سیاست و افق جریانات و افرادی است که سرنگونی جمهوری اسلامی را به کمک آمریکا و دولتهای متخاصم ایران چه از طریق حمله نظامی یا تحریم و فشار اقتصادی، با تشکیل دولت در تبعید و می‌خواهند. این سیاست ارتجاعی و ضد مردمی است. و اتفاقا همین سیاست است که حمید تقوایی و مصطفی صابر به عنوان لیبر و رئیس دفتر سیاسی آن حزب، به آن سمپاتی دارند. این آن اختلافی است که ما و بسیاری با این جریان و صفی از اپوزیسیون راست داریم.

رابطه ما، در حزب کمونیست ایران، با دولت عراق و کمک گرفتن **بی قید و شرط** از آن و یا بازگشت لنین با قطار آلمان به روسیه و مقایسه آن با رابطه اپوزیسیون بورژوایی و افراد حاشیه ای آن مانند علینژاد، با ترامپ و پمپئو و درخواست دخالت آنها در ایران نه تنها نامربوط که سفسطه بازی برای پوشاندن سیاست مشترک این حزب و اپوزیسیون راست. یک لحظه سیاست امروز این حزب را با سیاست کمونیستی منصور حکمت در حزب کمونیست ایران و سیاست ما را در آن دوره در کنار هم قرار بدهید. یک لحظه تصور کنید حزب کمونیست ایران و سازمان کردستان آن، در دل تخصصات دولت صدام و جمهوری اسلامی، بر اساس سیاست امروز حمید تقوایی و مصطفی صابر وارد رابطه با دولت عراق میشد. آیا تفاوتی میان حزب کمونیست وقت به رهبری فرضی تقوایی با مجاهدین خلق میتوان

تصور کرد؟ حمید تقوایی و حزیش اگر بر اساس سیاستی که امروز دنبال میکنند، در آن زمان با دولت عراق رابطه میگرفتند، در جنگ ایران و عراق به بهانه مبارزه با جمهوری اسلامی همراه مجاهد به عنوان مدافع دولت صدام حسین ظاهر میشدند. فاصله عمیقی میان استفاده نیروهای کمونیست از شکاف میان قدرتهای ارتجاعی برای پیشبرد سیاست مستقل و کمونیستی خود، برای پیشبرد مبارزه کمونیستی طبقه کارگر، با امید بستن به دخالت، حمایت قدرتهای ارتجاعی، تبعیت از سیاست این قدرتها و تبدیل شدن به گماشته یکی از نیروهای ارتجاعی است. فاصله عمیقی میان سیاست کمونیستی لنین و منصور حکمت با سیاست راست رضا پهلوی و حمید تقوایی و مصطفی صابر است.

حمید تقوایی و مصطفی صابر دقیقا در تخصصات آمریکا با ایران همان سیاستی را دنبال میکنند که مجاهد در آن دوره در عراق و به عنوان متحد دولت صدام بازی کرد و هر دو با توجیه "مقابله با جمهوری اسلامی" ! این سیاست راست تاریخی به قدمت تاریخ این حزب در دوره ای دارد که رهبری آن بدست امثال تقوایی ها و مصطفی صابر ها افتاده است. لذا پناه بردن به رابطه حزب کمونیست ایران یا تشکیلات کردستان آن (کومه له) در در دوره حکمت و کمک گرفتن بی قید و شرط از عراق در آن دوره و یا بازگشت لنین به روسیه با قطار آلمانی نه تنها به این دوستان کمکی نمیکند بعلاوه مایه بی آبرویی بیشتر این جریان است.

مصطفی صابردر مورد برخورد چپ به دیدار مسیح علینژاد با پمپئو میگوید:

" .. برای این چپ اینکه از موضع قدرت و اینکه من صاحب جامعه هستم بخواهد با دولتهای دیگر وارد رابطه بشود برایش یک تابو است. نکته من در این رابطه این است که (این چپ) کارش عبارت است از اینکه اپوزیسیون اپوزیسیون بشود. خوب مسیح علینژاد یا رضا پهلوی یا مجاهد یا عبدالله مهتدی، اینها که همه رفته اند و صحبت کردند، اینها اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستند. اینها از زاویه راست میروند و می‌خواهند به نان و نوایی برسند، اینها را میدانیم. ولی شما چکاره ای، شما که چپ هستید و می‌خواهید جمهوری اسلامی را بیندازید، جمهوری اسلامی را ول میکنید و به اینها حمله میکنید، خوب عملا در کنار جمهوری اسلامی قرار میگیرید. چیزی که چپ سنتی نمیفهمد و منزوی میشود و مردم می‌خندند به او دقیقا همین است. که داره می‌گه بالاخره او رفته در حضور پمپئو چهار کلمه علیه جهوری اسلامی گفته و یک امری را علیه جمهوری اسلامی پیش برده، حالا از زاویه راست. ولی شما که آمدی و به این می‌زنید و عملا میشیید در خدمت جمهوری اسلامی و عملا ادبیات میشود ادبیات کیهان شریعتمداری، عملا ادبیات میشود در خدمت جمهوری اسلامی! این چپ سنتی این را نمیفهمد." (اصل بحث شفاهی و مسئولیت کتبی کردن نقل قولها با من است)

اینجا دیگر رئیس دفتر سیاسی این حزب بسیار شسته رفته اصل مطلب، هدف و منظور خود را رسانده است. ایشان نمیخواهد "اپوزیسیون اپوزیسیون" شود و همین که کسی رفته با آمریکا چهار کلمه، ولو راست و ارتجاعی، علیه جمهوری اسلامی گفته است، کارت انقلابی و کار مثبت از جانب آنها دریافت کرده و بقول حمید تقوایی بالاخره سرنگونی طلب شده است. طبق همین سیاست امروز مصطفی صابر هر نوع نقد و اعتراض به مدافعان دخالت آمریکا در ایران و از جمله جریانات اولترا راست مانند فرقه مجاهد و باند قومی امثال آقای مهتدی را، قرار گرفتن در کنار جمهوری اسلامی و کیهان شریعتمداری میداند!!! شباهت عجیبی میان این "استدلال" با استدلال نوع مجاهدینی که نقد از خود را با "کنار جمهوری اسلامی قرار گرفتند" وجود دارد! این همان چیزی است که حمید تقوایی هم بیان میکند و

۵

هر دو یک سیاست را و آنهام سیاست پرو امریکایی را به بهانه اینکه با جمهوری اسلامی مخالفند دنبال میکنند. این سیاست به غایت ارتجاعی است. این حزب از دوره ای که حمید تقوایی در راس آن قرار گرفته و امثال مصطفی صابر و کاظم نیکخواه روسای دفتر سیاسی آن شده اند، این خط و سیاست را در پیش گرفته و بخش زیادی از کمپینهای خود را زیر چتر، در کنار و با شراکت و یا در چهارچوب کمپین جریانت راست و محافظه کار در غرب پیش برده اند و امروز به دفاع از کار امثال مسیح علینژاد نیاز دارند.

زمانی که به حمید تقوایی میگویند پوپولیست، برآشفته میشود. در شرایطی که سیاستهای امروز امثال او که عملا به سیاست اعلام شده حزیش تبدیل شده است، هزار بار از سیاست پوپولیستهای انقلاب ۵۷ راست تر و پوپولیستی تر است. از این زاویه شاید حق دارد، پوپولیستی خواندن حمید تقوایی ارفاق بزرگی به او است. این حزب با هر ارتجاعی از جمله ارتجاع قومی و فالاثریسم مذهبی مجاهد و کل جریانات راست در این سیاست هم جهت اند. معلوم نیست این ابداع به غایت ارتجاعی امثال مصطفی صابر و مقابله با تلاش مریم رجوی، رضا پهلوی و امثال عبدالله مهتدی و طیفی از عناصر سناریوی سیاهی قومی و عشیره ای برای جلب حمایت دولت ترامپ جهت دخالت در ایران را، کنار جمهوری اسلامی قرار گرفتن عنوان میکند، چگونه با مارکسیسم آشتی میدهند. عمق و تعقل زیادی نمیخواهد که ضد کارگری بودن این سیاست، سیاست آشتی با اپوزیسیون راست به بهانه مبارزه با جمهوری اسلامی، را فهمید.

البته سیاست "اپوزیسیون اپوزیسیون نشدن" حمید تقوایی و مصطفی صابر شامل نیروهای چپ و کمونیستها نمیشود. بدعت گذاران این سیاست هیچ فرصتی را برای نه فقط اپوزیسیون کمونیستها که شانتاژ علیه آنها از دست نمیدهند. دامنه دوستی "ضد رژیم" شان به حاشیه جریانات اصلی راست محدود میشود.

کل ماجرا این است که این حزب ضد ولایت فقیه و ضد اسلام است و بر همین اساس هر کس و جریانی در مقابل اسلام و ولایت فقیه باشد و یا در اپوزیسیون آنها قرار بگیرد، حتی فاشیست هم باشد، "خودی" به حساب میاید و از هر نوع نقد و مقابله ای مصون میماند. جای "خلق و ضد خلق" مائو را "طرفدار و ضد ولی فقیه" گرفته است. بخش اعظم اپوزیسیون مورد دفاع صابر در ارتجاعی بودن دست کمی از جمهوری اسلامی ندارند.

حمید تقوایی با همین سیاست در جریان جنبش سبز اعلام کرد که با موسوی کشتی نمیگیرد زیرا که خود و موسوی را در یک جبهه میدید و البته در یک جبهه، جبهه ضد ولی فقیه، هم بودند. تقوایی موسوی را "اپوزیسیون" میدانست و نمیخواست با اپوزیسیون دربیفتد و فراتر از آن پشت جنبشی رفت که جنبش موسوی و کروبی، رفسنجانی و خاتمی و جنبش بخش ناراضی درون حاکمیت، بود. به این اعتبار هر چه علیه جمهوری اسلامی باشد، از مجاهد تا مهتدی و رضا پهلوی، تا ترامپ و عربستان و اسرائیل، به نام اپوزیسیون مورد دفاع این جریان است و با حداقل سیاست سکوت و مماشات با آنها را دنبال میکنند.

این سیاست در کل بحران خاورمیانه به شفافترین شکل به عنوان سیاست رسمی این حزب از زبان و قلم حمید تقوایی و روسای دفتر سیاسی وقت این حزب جاری شد. حمید تقوایی تحولات لیبی را انقلاب نام گذاشت و رسما اعلام کرد که دخالت ناتو با هر نیتی صورت گرفته باشد پروسه انقلاب را به جلو برده است. او معتقد بود انقلاب در لیبی حتی از مصر هم رادیکالتر و عمیقتر است، به این دلیل که مردم مسلح است! در کل بحران و جنگ و کشتار در سوریه نه تنها آن را انقلاب نامید بلکه از اپوزیسیون ارتجاعی و فاشیستی اسد، مانند ارتش آزاد سوریه و ...، دفاع کردند. آنها خواهان سرازیر شدن این نوع "انقلاب" به ایران بودند و شعار "بعد از سوریه نوبت ایران" و "بعد از اسد نوبت خامنه ای است" را سرلوحه آرزوهای خود قرار دادند. کاظم نیکخواه به عنوان رئیس دفتر سیاسی وقت حزب اعتراض

در امتداد ...

داشت که چرا جنایات در سوریه را به اپوزیسیون اسد (ارتش آزاد سوریه آن وقت متشکل از داعش و جبهه النصر و...) منتسب میکنند، در شرایطی که حکومت اسد عامل اصلی جنایات در سوریه است. تمام ماجرا این بود که دولت اسد متحد ایران است و به هر قیمتی حتی به قیمت ویرانی سوریه و کشتار صدها هزار نفر از مردم محروم و خانه بدوش شدن بقیه، حتی به قیمت تولد جانور کثیفی چون داعش، دخالت ناتو و ادامه جنگ را توجیه و از آن دفاع کردند. توجیه این بود که با تضعیف اسد ایران تضعیف میشود. ما همان دوره گفتیم سیاست این حزب در دفاع از ویرانی جامعه سوریه توسط این باند ها و جریانات و دفاع از ارتش آزاد سوریه زنگ خطری است. گفتیم این سیاست در رابطه با ایران یعنی آشتی با نیروهای باند سیاهی چون باند مهندی و مجاهد، همراهی با راست ارتجاعی در حمایت از دخالت امریکا و "انقلاب ناتویی"! حمید تقوایی و مصطفی صابر با بدعت جدید، حتی در حزب خود، از خط قرمز غیر قابل بازگشتی عبور کرده اند! این خط، آنهم زیر پوشش کمونیسم، باید منزوی و افشا شود.

سناریوی سیاه و "ابداعات" حمید تقوایی

حمید تقوایی در جواب این سوال که آیا ایران سوریه نمیشود میگوید:

" .. من گفتم اگر جمهوری اسلامی بیفتد سوریه ایران میشود. فاکتور اصلی که اجازه نمیدهد ایران سناریوی سیاه و سوریه بشود میدانی چه است؟ اسلام در قدرت است. ... عامل اصلی سناریوی سیاه مذهب است و جنبش اسلام سیاسی است."

در ادامه و اینکه خطر سناریوی سیاه در ایران نیست میگوید:

"سناریوی سیاهی ها در پوزیسیون هستند و نه اپوزیسیون، تو مصر اینطور نبود، تو لیبی اصلا اینطور نبود، تو تونس اینطور نبود تو ۵۷ اینطور نبود، خمینی تو اپوزیسیون بود... ما در ایران چهار دهه است که مذهب خودش را شناسانده.."

واقعا به این میگویند شاهکار!!! با این تبیین دیگر جز جریانات اسلامی، آنهم جریانات در قدرت، خطر سناریوی سیاه از جانب هیچ نیروی قومی و مذهبی دیگری جامعه را تهدید نمیکند! حمید تقوایی برای به فروش رساندن این تزهای راست و ضد کارگری از اعتبار منصور حکمت و حزب او سواستفاده میکند. تبیین جدید حمید تقوایی از سناریوی سیاه و تقلیل نیروهای سناریوی سیاهی به باندهای **درون حکومتی** و اسلامی، ندیدن ظرفیت باند سیاهی جریانات قومی و مذهبی در **اپوزیسیون** از همین دیدگاه ضد رژیمی و ضد اسلامی صرف او، از سیاست "اپوزیسیون اپوزیسیون نمیشوم" ناشی میشود. حمید تقوایی در ضدیت با جمهوری اسلامی(بخوان ولایت فقیه) حاضر است از ظرفیت ارتجاعی و فاشیستی بخشی از نیروهای اپوزیسیون بورژوایی چشم پوشی کند. باید از آقای تقوایی پرسید پس لزوم نوشتن بحث سناریوی سیاه منصور حکمت از کجا در آمد؟ پس تمام تلاش منصور حکمت و در ادامه آن تلاشهای ما علیه سناریوی سیاه و دعوت از دیگران برای پایبندی به اصول و موازینی در سیر سرنگونی جمهوری اسلامی چرا صورت گرفت؟ پس مقابله جدی با فدرالیسم قومی به عنوان سیاستی ارتجاعی و افشا و فشار بر جریانات پیوسته به آن به عنوان نیروهای سناریوی سیاه که اتفاقا هسته اصلی آنها ناسیونالیستهای کرد بودند، کجا رفت؟ اگر خطر سناریوی سیاه فقط از جانب باندهای درون حاکمیت جامعه را تهدید میکرد چرا هشدار و تلاش برای متعهد شدن به موازینی مشترک ضروری شد؟ چرا نقد چپ خرده بورژوایی و پرتی که اپوزیسیون بودن برایش مقدس بود و هر شلوغی را انقلاب میخواند، ضروری شد؟ قطعا

باندهای درون حاکمیت یکی از مهره های سناریو سیاه اند اما جدال میان این باندها و باندهای قومی و مذهبی در اپوزیسیون (مانند ارتش آزاد سوریه، مورد حمایت حمید تقوایی، و مجاهد و باند زحمتکشان و جیش العدل و الاهواز و) است که جامعه را به تباهی میکشد نه تقابل انقلاب رادیکال و ازادخواهانه مردم با جمهوری اسلامی و باندهای آن!

امروز همه شاهدیم که طیفی از نیروهای سناریوی سیاه برای ایفای نقش صف بسته اند و نه تنها گروههای قومی و فرقه های بی ریشه که دو حزب اصلی ناسیونالیست کرد در ایران (هر دو شاخه حزب دمکرات) به آن پیوسته است. بخشی از نیروهای چپ نه تنها در مقابل آن گاردی ندارند که به نام "حق خلقها" و "چند ملیتی بودن ایران"، مدافع فدرالیسم قومی شده اند. بعلاوه همه این جریانات قومی و مذهبی در دالانهای دول ارتجاعی از آمریکا تا عربستان و اسرائیل برای گرفتن پول و اسلحه در آمد و رفت اند. جنگ نیابتی حزب دمکرات به کمک عربستان را همه دیده ایم. چنین نیروهایی امروز در دایره سناریوی سیاه بازی میکنند و در آرزوی تحمیل جنگی به ایران هستند. مجاهد که امروز با امکانات و پول و اسلحه فراوان خود را برای این بازی سیاه آماده و گرم میکند، را آقای تقوایی آگاهانه و برای توجیه تر ضد کارگری و ضد کمونیستی خود از قلم انداخته است. زمانی که جنگ در سوریه و لیبی راه افتاد، اپوزیسیون قذافی و اسد به اندازه این جریانات در اپوزیسیون ایران پول، اسلحه و امکانات گدایی نکرده بودند. اگر قرار باشد پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق یک دخالت امپریالیستی، از بالا و با جنگ و خون پاشیدن به جامعه انجام بگیرد، اینها با پول و امکاناتی که گرفته اند و در آینده نیز بیشتر خواهند گرفت، مردم محروم و مستاصل را میخرند و آنها را قربانی کشمکش های ارتجاعی خود میکنند. مگر مقتدی صدرها در عراق چگونه نیرو گرفتند، مگر داعش و النصر و ارتش آزاد سوریه چگونه نیرو شدند و یک جامعه را به خون کشیدند؟ مگر هم اکنون حشد الشعبی که به یکی از بزرگترین و مجهزترین نیروهای مسلح عراق تبدیل شده است و با زور و تهدید از مردم عراق باج میگیرد، چگونه نیرو شد؟

برخلاف سیاست حمید تقوایی تنها راه ممانعت و مقابله با سناریوی سیاه و بازیگران این سناریو، نه آشتی با این نیروها و "اپوزیسیون آنها نشدن" و معاف کردن آنها از تیغ انقلاب آتی ایران، بلکه و بعلاوه یک انقلاب کارگری نه فقط علیه جمهوری اسلامی بلکه و بعلاوه علیه کل نظام سیاسی-اقتصادی و همه باندهای قومی و مذهبی است. دفاع از هر نوع سرنگونی و انقلاب نامیدن آن، مداحی کردن هر تحرک قومی و مذهبی تحت عنوان تحرکی ازادخواهانه و برحق، زیر پرچم هر جنبش ارتجاعی از الاهواز تا جنبش سبز رفتن و تلاش اپورتونیستی، و البته کودکانه، برای بدست گرفتن "رهبری" آن و "انقلاب سواری" مورد علاقه شان، سیاست راستی است که سالها در این حزب حاکم است.

اختلاف در حزب کمونیست کارگری

حمید تقوایی در نوشته ای تحت عنوان "در پاسخ به یک هیاهو" که در نشریه انترناسیونال شماره ۸۰۳ این حزب منتشر شده است، به بهانه جواب به سیواش دانشور، علاوه بر اینکه دست به یک شانتاژ علیه حزب حکمتیست و شخص کورش مدرسی زده است، درک خود از انقلاب و نوع انقلابات مورد دفاع حزیش را نیز به تصویر کشیده است. همزمان بار دیگر النگوی سبز بدست کرده و ما را به مخالفت با انقلاب سبزیش و پاسیفیسم منتصب کرده است. اینجا به چند نکته از بحث او خواهم پرداخت.

حمید تقوایی نوشته است:

"اختلاف نظر در مورد شیوه برخورد به انقلاب از همان مقطع بعد از درگذشت منصور حکمت در صفوف حزب آغاز شد. (خواننده علاقمند میتواند به اسناد این مباحثات که علنا منتشر شده و در دسترس است رجوع

کند). این یکی از اختلاف نظرات پایه ای بود که به جدائی حزب حکمتیست منجر شد."

اینکه گویا اختلاف در حزب کمونیست کارگری، که نهایتا منجر به جدایی اکثریت کمیته مرکزی آن حزب و تشکیل حزب حکمتیست شد، پس از در گذشت منصور حکمت و از اختلاف در مورد شیوه برخورد به انقلاب آغاز شد، کذب است. پرداختن به اختلافات ما و خط حمید تقوایی و مسئله جدایی که در حقیقت با دور زدن کمیته مرکزی از جانب شخص تقوایی و اعلام "کنگره" مورد نظر خود و زیر پا گذاشتن ابتدایی ترین پرنسیپها حزب بوقوع پیوست و قطعیت یافت در حوصله این نوشته نیست. مباحثات ما در این زمینه همگی در سایت حزب ما قابل دسترس است.

اما یک نکته در صحبتهای حمید تقوایی واقعیت دارد و آن اختلاف بر سر شیوه برخورد به انقلاب است. البته قدمت این مباحث و اختلافات نه به مقطع جدایی ما از این حزب که از کنگره اول اتحاد مبارزان تا تشکیل حزب کمونیست کارگری و تا مقطع مرگ منصور حکمت و تا هم اکنون وجود داشته است. در تمام این دوران حمید تقوایی نماینده این خط راست و پوپولیستی امروز خود، بود. اختلاف نظر در مورد سرنگونی، انقلاب، نیروهای دخیل در انقلاب کارگری و برخلاف ادعای حمید تقوایی به قبل از درگذشت منصور حکمت برمیگردد. اتفاقا یک طرف این اختلاف نظر حمید تقوایی و طرف دیگر آن منصور حکمت بود. بحث منصور حمت در کنگره اول اتحاد مبارزان، نامه منصور حکمت به سردبیر نشریه ایسکرا در مورد مصاحبه حمید تقوایی همگی بیان تقابل این دو روش برخورد به انقلاب، نقد کمونیستی منصور حکمت از دیدگاه غیر مارکسیستی حمید تقوایی در مورد سرنگونی، انقلاب و است. همین حقیقت حمید تقوایی را در جبهه "فعالین" بی بی سی و رفسنجانی، خاتمی، موسوی، کروبی و بخش بزرگی از اپوزیسیون راست پرو غرب و ناسیونالیستهای رنگارنگ و قدیم چپهای لیبرال شده در جنبش سبز قرار داد و ما را در جبهه طبقه کارگر، به تعبیر تقوایی "پاسیو" و در مقابل آنان!.

حمید تقوایی در دفاع از جنبش سبز و "انقلابات ارتجاعی" مورد دفاع خود، در دفاع از جنبش های ارتجاعی در اوکراین، سوریه و لیبی، به ما تاخته است. اما اگر در گذشته میتوانست با شانتاژ علیه حزب حکمتیست و کورش مدرسی عده ای در صفوف خود را راضی کند، امروز که نتیجه انقلابات مورد دفاع او جز سیه روزی و ویرانی و خانه بدوشی کارگر و مردم ستمدیده نتیجه ای نداشته است، اینگونه شانتاژها تنها بیانگر اوج استیصال صاحبش است. امروز لازم نیست برای نقد سیاست تقوایی ها به تحلیل و تفحص پرداخت. کافی است به این دوران و بعد از مرگ حکمت نگاه کرد و دید تقوایی و شرکایش در حزب کمونیست کارگری، کجا ایستاده اند و سرانجام انقلابات مورد نظر آنها چه بوده و به چه انجامیده است. کسی که امروز، علیرغم دفاعیات قبلی خود

کمونیست ۲۳۷

از دخالت ناتو در سوریه و لیبی، کسی که دیروز خواهان سوریه ای شدن ایران بود و شعار "بعد از اسد نوبت خامنه ای و بعد از سوریه نوبت ایران است" را سرمیداد و دخالت ناتو را مثبت ارزیابی میکرد، بر میگردد و میگوید ایران لیبی و سوریه نخواهد شد، تنها شارلاتانیسم بالای خود را به نمایش میگذارد. کسی در این حزب جسارت نمیکند و برگردد و به تقوایی و رفقاییش بگوید، مردم کور و کر نیستند و همه میدانند شما آرزوی سوریه و لیبی شدن ایران را صد بار علنان بیان کرده اید.

ایشان در این نوشته فرصتی گیر آورده است تا بار دیگر مشتی شانتاژهای قدیمی و سوخته را علیه کورش مدرسی تکرار کند. تکرار این ادعاهای پوچ و بی ارزش علیه حزب حکمتیست و کورش مدرسی در اساس برای خفه کردن اعتراضات و انتقادهای درون صفوف حزب ایشان است. بازسازی دیوار نفرت از حزب حکمتیست و کورش مدرسی خاصیت درون حزبی دارد. حمید تقوایی برای غالب کردن خط راست خود در حزیش به بازسازی این دیوار نفرت و شیطان سازی های قدیمی و البته سوخته خود نیاز دارد.

انقلاب و انقلابیگری حمید تقوایی

حمید تقوایی در دفاع از انقلابات مورد نظر خود از "انقلاب سبز" یا به قول خودش خیزش ۸۸ و تا تحولات اوکراین و اینکه به چه میگوید انقلاب، لپ کلام و درک خود را بیان کرده است. او در همان نوشته "پاسخ به یک هیاهو" در مورد تحولات اوکراین نوشته است:

"اما اینکه چرا این تحول را انقلاب نامیدم دلیل بسادگی اینست: هر زمان در یایتخت یک کشور چند صد هزار نفر- طبق آمار ویکی پدیا از چهارصد تا هشتصد هزار نفر در هفته اول دسامبر و پنجاه تا دویست هزار نفر در راهپیمایی ها- علیه دولت حاکم بخپایان بیایند، میدان اصلی شهر را تصرف کنند، تحت حمله پلیس و تک تیراندازها بیش از هشتاد گشته بدهند و عقب ننشینند، و بالاخره باعث سقوط دولت و قرار رئیس جمهور بشوند، و بعد هم دولت موقت ناگزیر شود بمیدان رجوع کند و اعتبارش را از مردم بگیرد، من آن تحول را انقلاب مینامم."(تاکیدها از من است)

واقعیت این است مبنای کل بحث انقلاب از دیدگاه حمید تقوایی و انقلابیگری او در همین نقل قول بالا و تز اساسی که برای توجیه صفوف حزیش "راست و ریس" کرده، آمده است. انقلاب یعنی مردم ناراضی در خیابان و اینکه حاکمیت را چلنج کرده باشند، کشته داده

مکمتیست هفتگی: به سردبیری فواد عبداللهی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

کمونیست: به سردبیری خالد حاج ممدی ماهانه منتشر میشود

Khaled.hajim@gmail.com

نشریه نیئا : نشریه دفتر کردستان مزب، به سردبیری ممد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایت های زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

در امتداد ...

باشند و باعث سقوط دولت و فرار رئیس جمهور شوند.
بیچاره مائو که به عامیانه و دهقانی کردن و از محتوی خالی کردن مارکسیسم مشهور شد! مائو و باب آواکیان باید در برابر حمید تقوایی کلاه از سر بردارند!!

حمید تقوایی با همین تز و هویت " توده در خیابان" مدافع جنبش سبز شد، مدافع تحرکات قومی ترک شد، مدافع هخا و مدافع تحرکات قومی و عقب مانده ایل بختیاری شد. او تلاش میکند برای اقناع صفوف خود اینها را به منصور حکمت هم منتسب کند. اجازه بدهید همینجا و برای نشان دادن ضدیت انقلابیگری حمید تقوایی با انقلابیگری کمونیستی و جهت و سیاست تا کنونی جریان ما از زبان خود حکمت و در بحث او "کارگران و انقلاب"، نقل قولی بیاورم. منصور حکمت میگوید:

"کارگران کمونیست خواهان انقلابند. اما کدام انقلاب؟ طبقات مختلف و گرایشات سیاسی و اجتماعی مختلف "انقلاب" را به معانی بسیار متفاوتی بکار میبرند. نیایای ما همه نوع "انقلاب" و همه نوع "انقلابی"ای بخود دیده است. تقریبا هر کس و هر جریانی که میخواهد وضع موجود در جامعه را بشیوه ای ناگهانی و بطور غیرمسالمت آمیز تغییر بدهد از انقلاب حرف میزند و خودش را انقلابی مینامد. خیلی از این انقلابیات چیزی بیشتر از ارتجاع صرف نیستند. نمونه "انقلاب اسلامی" زنده و حی و حاضر جلوی چشم ماست. عقب مانده ترین خرافات و مشفت بارترین اوضاع را انقلاب نام گذاشته اند. مرتجع ترین و کثیف ترین عناصر نام انقلابی برخورد نهاده اند. کارگر کمونیست پیگیرترین دشمن چنین انقلابات و انقلابیون دروغینی است".

خواهیم دید که برخلاف دیدگاه مارکسیستی حکمت، نزد حمید تقوایی هر وقت مردم به خیابان آمدند، مستقل از اهداف و افق و استراتژیی که بر این اعتراض حاکم است، هر اعتراضی علیه حاکمین یک انقلاب است و نه فقط شرکت کنندگان که نفس این اعتراض، رهبری آن، افق و آرمان آن هم به این اعتبار انقلابی است. بر اساس تز "توده در خیابان" تقوایی، جنبش سرنگونی با هر ترکیبی که در تاریخ جمهوری اسلامی به میدان آمده، هر حرکت و تحرکی، حتی ارتجاعی، علیه جمهوری اسلامی، انقلاب و شرکت احزاب در آن انقلابیگری نام میگردد. باید این "انقلابیگری" حمید تقوایی را در مقابل انقلابیگری کمونیستی و کارگری منصور حکمت که میگوید، بخش اعظم اینگونه انقلابات چیزی بیشتر از ارتجاع صرف نیستند و کارگر کمونیست پیگیرترین دشمن چنین انقلابات و انقلابیون دروغینی است، قرار داد تا عمق ضد کمونیستی و ضد حکمتی بودن تزهای حمید تقوایی پی برد. لذا برملا کردن انقلابیگری دورغین حمید تقوایی که آنرا برای فروش نزد رفقاییش به نام کمونیسم و حکمت بسته بندی میکند، هزار بار باید لخت و عریان کررد و در مقابل چشم همگان قرار داد.

تقوایی فراموش کرده است که بخشی از جنبشها و احزاب و جریانات بورژوای و سراپا ضد کارگری ممکن است در مقطعی خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی باشند. سرنگونی طلبی یک کلمه در مورد ماهیت این سرنگونی طلبان نمیگوید. اینکه چه میخواهند و خواهان کدام سرنگونی و مضمون مخالفت آنها با جمهوری اسلامی چیست و از زاویه کدام طبقه و با کدام پرچم و افق آنرا میخواهند تعیین کننده است. خمینی علیه رژیم پهلوی از همه سرنگونی طلب تر بود. مجاهد و انواع دارودسته های قومی،

کانگسترهای نظامی، گروههای داعشی از نوع سنی، خواهان سرنگونی هستند و اما هیچکدام از اینها کمتر از جمهوری اسلامی ضد تمدن و ضد آزادی و ضد کارگر و ضد بشریت نیستند. اما عشق به نفس سرنگونی جمهوری اسلامی و نفس کنار رفتن اسلام از قدرت، حمید تقوایی و انقلابیگری نوع او را در کنار همه اینها و ترامپ و پمپئو قرار میدهد و به قول مصطفی صابر مخالفت و مقابله با این سرنگونی طلبان، قرار گرفتن در کنار جمهوری اسلامی و کیهان شریعتمداری است. بر اساس تزهای تقوایی نه تنها تحولات لیبی و سوریه و اوکراین بلکه و بعلاوه تمام تحرکات اروپای شرقی و مردمی که توسط دست راستی ترین و ضد کارگر و ضد کمونیستی ترین جریانات طرفدار بازار آزاد و با پرچم پایان کمونیست و عدالتخواهی کارگری، به میدان آورده شده و هدایت و رهبری شدند و نهایتا جریانات دست راستی را بقدرت رساند، انقلابهای مورد دفاع حمید تقواییی است.

تقوایی بیهوده تلاش میکند جنبش ارتجاعی، با افق، مطالبه و رهبری روشن، سبز را با تحرکات و اعتراضات ۱۸ تیر یکی کرده و بگوید "به جای ۱۸ تیر بخوان سبز"!!!!. ۱۸تیر تحرکی که در اعتراض به بستن روزنامه سلام شکل گرفت و کل استبداد حاکم را مورد حمله قرار داد، با جنبش سبز زمین تا آسمان تفاوت دارند. کسی که تلاش میکند ازدفاع از اولی توجیه دفاع از جنبش سبز را نتیجه بگیرد، فریبکاری بیش نیست. ۱۸ تیر با هر ترکیبی که داشت، علیه کل حاکمیت بود. سرکوب شد چون هیچیک از جناح ها، بویژه اصلاح طلبان، نتوانستند آنرا مهار و کنترل کنند. جنبش سبز جدال دو شاخه حاکمیت و دوجاح بر سر قدرت و حاکمیت و انتخابات و نتیجه آن بود. کسانی که در جنبش سبز شرکت کردند در دنیای واقعی به اصلاح جمهوری اسلامی و تغییر با اتکا به جریانات درونی و جناحهای آن امید بسته بودند. حمایت از جنبش ارتجاعی سبز، رفتن زیر پرچم موسوی و کروبی، رفسنجانی، رهنورد و خاتمی، انقلابی خواندن نماز جمعه رفسنجانی، روز قدس و تاسوعا و عاشورای حسینی، به این بهانه که "مردم شرکت کرده اند"، و وعده انقلابی دیگر از دل این جنبش، سبز شدن کامل حزب و فعالین و رهبرانیش، همه و همه ادامه دیدگاه غیر مارکسیستی و غیر کمونیستی حمید تقوایی و جناح او در حککا به مبارزه طبقاتی، جنبشهای سیاسی و طبقاتی است. اینکه توده ها در میدان هستند و به بخشی از جمهوری اسلامی توهم داشتند یک سرسوزن از ارتجاعی بودن این جنبش که افق و استراتژی آن پیروزی قطب اقتصادی رفسنجانی و موسوی بر قطب اقتصادی سپاه پاسداران بود، کم نمیکرد. بر اساس همین دیدگا هیتلر از دل یک انقلاب قابل دفاع و توده های در خیابان سرکار آمد. حمیدتقوایی های آن دوره لابد باید به احترام انقلابی که هیتلر را سر کار آورد و توده های در خیابان کلاه از سربر میداشتند.

منصور حکمت در جواب به آژیتاسیون سربداران، که مانند حمید تقوایی هشدار در مورد خطر سناریوی سپاه را ناشی از هراس ما از انقلاب توده ها میدانستند و ما را تهییج میکردند که "از انقلاب فرار نکنید"، گفت "اینها هر وقت در جایی فشفشه ای بترکد فکر میکنند مبارزه مسلحانه شروع شده" (در بحث سناریوی سپاه و جواب چپ است). سربداران این تز را با این صراحت فرموله نمیکرد اما حمید تقوایی آنرا تنوریزه و بعنوان تز "مارکسیستی" تحویل شنونده میدهد که "هر جا شهر شلوغ شد انقلاب است". باید از این "متفکر مارکسیست" پرسید خوب گیرم انقلاب شد. خصلت طبقاتی و سیاسی این انقلاب چیست؟ وزن و نقش طبقه کارگر در این انقلاب چیست؟ سهم طبقه کارگر و مردم محروم چیست؟ رابطه طبقات در این انقلاب، تقابل آنها و چگونه پیش میرود؟ طبقه کارگر در دل این انقلاب علاوه بر حاکمیت با چه نیروهایی باید وارد جدال شود و چه جدالهایی در مقابل آن و در طی این انقلاب قرار گرفته است؟ احتمالا چنین سوالاتی که هر کمونیستی در مقابل خود قرار میدهد برای حمید تقوایی "بیمورد"، "برای توجیه

انفعال" و ... است.

بدنبال بحث حمید تقوایی و جواب او به سیاوش دانشور و مباحثاتی که به این بهانه پیش کشیده است، رحمان حسین زاده نیز بحثی را تحت نام "حزب کمونیست کارگری در تند پیچ آلترناتیو سازی راست" در ۱۸ فوریه ۲۰۱۹ در جواب ادعاهای تقوایی طرح کرده است. اینجا قصدم پرداختن به کل بحث او نیست و تنها به دو نکته و چرایی آن در بحث رحمان حسین زاده اشاره خواهم کرد. او در مقدمه بحث خود میگوید:

"در جریان این بحثها یک انتخاب سیاسی، یک حرکت به سمت آلترناتیو راست پرو غربی کاملا چراغ سبزش داده میشود به همین دلیل من اسم بحثم را گذاشتم، حزب کمونیست کارگری در تند پیچ آلترناتیو سازی راست. من بلکه میگم در این تند پیچ که این روزها بحث آلترناتیو راست مطرح است یک چنین چراغ سبزی را از این دو مبحث سیاسی میبینم و این هشدار دهنده است و برای من شخصا نگران کننده است. ...در نتیجه اگر عجله ای در کار من در این رابطه است بحث این است قبل از اینکه چنین رویدادی به فرجام برسد، چنین انتخاب سیاسی به نتیجه نهایی برسد اگر بحثی برای گفتن هست، اگر هشدار ی هست، اگر نقدی هست و اگر توقعی هست مکثی در این موضوع بشود و تعمقی بشود از جانب رهبری و صفوف حزب کمونیسم کارگری هست باید زودتر بیان بشود."(اصل بحث شفاهی است و مسئولیت کتبی کردن نقل فوق بر عهده من است)

رحمان حسین زاده در بخشی از بحث خود به مقطع پلنوم ۱۶ حزب کمونیست کارگری برمیکردد و هر چند ارجاع سیاوش دانشور از جانب حمید تقوایی به آن پلنوم و بحثهای کورش مدرسی را نامربوط و ناسالم میداند، اما خود او نیز زمانی که میخواهد فاصله خود از کورش مدرسی و هم جهتی با تقوایی و رفقاییش را یادآور شود، به تکرار گفته های تقوایی و تائید آن مبنی بر تزهای راست کورش مدرسی در پلنومی در سال ۲۰۱۲ در بحث اوضاع سیاسی پناه میبرد.

از مقدمه رحمان حسین زاده شروع کنم. اگر به جای رحمان حسین زاده کسی دیگر بحث "یک چراغ سبزی" به راست از جانب حمید تقوایی و آنهم در سال ۲۰۱۹ را طرح میکرد، شاید میبایست از کنارش رد میشدی. اما رحمان حسین زاده به نام حزب حکمتیست و با اتکا به اعتبار حزب معینی در سیاست ایران صحبت میکند که از روز تاسیس آن در سال ۲۰۰۴ تا روزی که رحمان حسین زاده و طیفی از رفقای دیگر از آن خط و از آن حزب جدا شدند، کوهی ادبیات در مقابل چراغ سبزها و اتخاذ سیاستهای پرو ناتویی حمید تقوایی نوشته و گفته است. واقعیت این است که بحثهای امروز حمید تقوایی و به قول رحمان حسین زاده چراغ سبزهای او و بقیه نه جدید است و نه قابل تعجب. حمید تقوایی در کل این تاریخ و از زمانی که بحث دخالت آمریکا در ایران مطرح است و خصوصا در کل بحران خاورمیانه، بسیار روش و سرراست همین سیاستها را دنبال کرده است که امروز میگوید. اگر کسی میخواهد بداند حزب حکمتیستی که رحمان حسین زاده اسم و رسم آنرا به گردن کرده است، در این تاریخ چه موضعی داشته است، میتواند به مباحثات آن مراجعه کند، میتواند به اسناد این حزب که خود حسین زاده هم به آنها رای داده است نگاه کند. درنتیجه انگشت به دهان بودن رحمان حسین زاده و تعجب و تعجیل و هشدار و دلسوزاندن و کشف

چراغ سبز راست تقوایی، هیچ چیز جدیدی در مورد حمید تقوایی و دیگران را بیان نمیکند. لذا این حمید تقوایی نیست که عوض شده است، بلکه این رحمان حسین زاده و حزبش است که به سیاست احزابی چون حمید تقوایی و بقیه نزدیک شده اند. آنچه مایه تعجب باید باشد، انگشت به دهان بودن رحمان حسین زاده از راستروی و چراغ سبز تقوایی به آلترناتیو راست است. حمید تقوایی در بسیاری از مقاطع مهم که بخشی از آنها را در همین نوشته برشمردم و خود حسین زاده هم به مواردی از آن اشاره میکند، نه تنها چراغ سبز به آلترناتیو راست داده است که رسما به عنوان بخشی از راست ظاهر شده است. جنبش سبز و جنگ در سوریه و لیبی و سرانجام کشتار مردم عراق در موصل به بهانه مبارزه با داعش تنها مواردی از آن است که البته در مورد موصل تقوایی و رحمان حسین زاده در یک سنگر و با یک سیاست در کنارناتو و متحدین او شمشیر زدند.

از پلنوم ۱۶ آن حزب تا امروز ۱۷ سال میگذرد و در این ۱۷ کسی شاهد بحثی از رحمان حسین زاده در نقد "تزهای راست" کورش مدرسی و برخورد "ناسالم" مورد ادعای حسین زاده نیست. بیان این جملات و پرتاب کردن آن بعد از ۱۷ سال از زبان رحمان حسین زاده و به بهانه جواب به تقوایی، اعلام برائت از تاریخی مشترک با کورش مدرسی و دوری و فاصله از آن حزبی است که در همه مقاطع مقابل خط راست امثال تقوایی ایستاده است. اینهمه امید و اعلام دلسوزی برای سرنوشت حزبی که حداقل یک و نیم دهه است به عنوان یک جریان ناسیونالیست چپ پرو غرب در سیاست ایران حضور دارد و تبدیل این تاریخ به یک چراغ سبز حمید تقوایی و یا مصطفی سابر به آلترناتیو راست از طرفی و از طرف دیگر اعلام فاصله با تزهای "راست کورش مدرسی" دو رویه یک سکه اند. رحمان حسین زاده درست مانند بسیاری کسان دیگر که با پرچم حزب کمونیست ایران و سواستقاده از نام و تاریخ کمونیستی آن حزب و کومه له دوره ما، علیه صاحبان آن تاریخ و صاحبان سیاست کمونیستی و پراتیک متمایز آن و علیه منصور حمت میگفتند تا دل ناسیونالیستهای کرد را بدست آورند، او هم همین راه را به نام حزب حکمتیست و علیه کورش مدرسی به عنوان مهمترین شخصیت تاریخ این حزب دنبال میکند. کسی که عکس و نام حزب حکمیست را با خود پدک میشد و به بهانه صحبتهای تقوایی میخواهد مخالفت خود با کورش مدرسی را بعد از ۱۷ سال به گوش تقوایی و دیگران برساند، برای هر آدم منصفی سوال برانگیز است. اما جواب آن ساده است، حسین زاده میخواهد پیمای را به دوستانش در حزب کمونیست کارگری برساند و این پیام اعلام دوری و پیوستن حسین زاده به دیوار نفرتی است که تقوایی و رفقاییش علیه کورش مدرسی، علیه حزب حکمتیست و یک خط و سیاست معین در سیاست ایران که بنیادهای سیاسی و فکر حزب حکمتیست است، بنیاد نهاده اند. ما و هر انسان کمونیستی در جامعه ایران پیام رحمان حسین زاده را نه امروز بلکه از زمانی که روی پای خودشان به جبهه مخالفین این خط و سیاست پیوسته اند را دریافت کرده ایم. مشکل اما این است که شترسواری دولا دولا نمیشود. پیوستن به مخالفین حزب حکمتیست در سیاست ایران و تقابل با این خط به هر بهانه و توجیهی با اسم و رسم حزب حکمتیست بیشتر مشکل ساز است.

کارگران جهان متحد شوید

دولت در تدارک ورشکستگی:

بعد از نیشکر نوبت خودرو سازی ها است

مصطفی اسدپور

بحران تا خرخره صنعت خودرو را فرا گرفته است. مشخصات بحران خودرو از نوع بحران نیشکر است اما بحران نیشکر میتواند در مقابل عمق و دامنه بحران خودروسازیه‌ها و پیامدهای آن یک بازی کودخانه بنظر برسد. خودرو سازی یک صنعت مادر با اشتغال یک میلیون نفر از الیت جامعه کارگری در قلب مراکز تولیدی گنج قارون بورژوازی ایران خوانده شده است. (بر اساس آماری که در آذر ماه سال جاری از سوي سایت اخبار خودرو منتشر شده تعداد یک میلیون و ۲۲ هزار و دویست نفر در صنعت خودرو کشور به طور مستقیم و غیر مستقیم شاغل هستند.) آنچه از خودروسازی در دهه اخیر در سیاستهای رسمی و افکار عمومی در گردش است نه فقط یک غول صنعتی متکی به کار ارزان، بلکه بعلاوه یک شبج، یک پوشش برای انواع منافع و توطئه های اقتصادی و سیاسی، خلاصه میشود.

ورشکستگی یا خصوصی سازی، فرقی نمیکند، بیرق حمله مجدد امروز بورژوازی ایران به هسته اصلی طبقه کارگر در جامعه را تشکیل میدهد. دولت اسبها را زین کرده، هیچ اصراری در پنهان تدارک و مقاصد خود در این زمینه را ندارد، و طولی نخواهد کشید شاهد بزرگترین حمله بورژوازی ایران به طبقه کارگر خواهیم بود. بنا به شواهد در ابعادی بسیار بزرگتر از مورد معدنچیان بافق، صنعتگران هپکو در اراک، مورد اخیر و هنوز در جریان شهرهای شوش و اهواز؛ کشمکشی در اشل معدنچیان انگلیس در مقابل تاجر را باید انتظار داشت. نوک تیز حمله متوجه کارگران خودرو است اما هدف بلافاصله آن کل صف کارگری و بدون شک دوره طولانی در ایران میباشد. رهبران و فعالین کارگری به هوشیاری و تدارک گسترده ای نیاز دارند. عرصه های نبرد کدامست، منافع کوتاه مدت و دراز مدت طبقاتی کارگران چه مشخصاتی برخوردار است، پیروزی به چه معناست، تکلیف کارگران با فشار نیروها و منافع

امروز آژیرها زمانی به صدا در میایند که درخواست وزیر صنعت دال بر تزریق چهار هزار میلیارد تومان در بودجه سال بعد روی میز کمیسیون اصل نود مجلس قرار دارد. این پول برای حل مشکلات فوری خودرو سازیهاست در حالیکه هیچ تضمینی برای بازپرداخت بدهی به قطعه سازان و بانکها، تحویل سفارشات پیش فروش شده تا چه رسد به بالا بردن کیفیت تولید در میان نیست و حتی با فرض تصویب رقم کلان

به این حزب پیوندید!

به حزب حکمتیست (خط رسمی) پیوندید، رهنمودها و فراخوان هایش را وسیعا بدست فعالین و دست اندرکاران مبارزات کارگری و مردم محروم، برسانید و به آن عمل کنید! برای این حزب تبلیغ کنید!

آن را به همگان بشناسانید! هیچ کمونیست، سوسیالیست، رهبر کارگری، سازمانده اعتراضات برحق محرومین، فعالین و سخنگویان رادیکال زنان، نباید بیرون از این حزب بماند!

آینده میتواند از آن ما، از ان طبقه کارگر، از آن محرومین و از آن زنان و مردان آزادیخواه و برابری طلب، از آن تشنگان آزادی و برابری باشد. اگر بدور حزب خود گردآییم! با آن متحد و متشکل شویم! در این حزب بروی همه شما، باز است! به این حزب پیوندید!

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)

Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

کمونیست ۲۳۷

سود آوری نامطلوب ارزیابی میگردد، حوصله علیجناب به سر رسیده و با یک آروق، کرکره ها پایین کشیده میشود؛ ورشکستگی اسم رمز یک فضای جنجال عمومی برای پنهان ساختن یک توطئه علیه زندگی هزاران کارگر و خانواده کارگری است. توحش نهفته در این پدیده آنجاست که ابزار کار هست، نیروی تولیدی هست، نیاز هست؛ ولی همه شرایط عینی به تبع سود دلخواه صاحبان آن معلق و بی اعتبار اعلام میگردد. در مورد خودروسازی ها این توحش در اوج خود است.

ورشکستگی خودرو سازی، دقیقا از نوع ورشکستگی اتوموبیل سازی کرایسلر امریکا، SAABدر سوئد، و برای نجات نظم سرمایه در ایران است. ورشکستگی صنایع خودرو در ایران آن قالب عمومی است که بورژوازی ایران تا اطلاع ثانوی عطای سود بری از این رشته صنعتی را (حداقل در قالب فعلی) به لقایش میبخشد؛ و مهمتر از هر چیز، در مناسب ترین فرم ممکن خود را از "شر" کارگران خلاص میکند.

قصه خودروسازی، از شاهنامه مونتاز پیکان تا تعزیه "پراید" خودکفایی، به قیمت دست اندازی بی قید و شرط بورژوازی ایران بر منابع طبیعی، زمین و ساختار شهرسازی، آموزش و پرورش، صرف بودجه بیکران و به قیمت فرسودگی دو نسل از کارگران ایران تمام شده است. نیاز و انتظارات، عمر و آرامش و امنیت بخش بزرگ زحمتکش جامعه در طی دو نسل بازیچه سود و مصلحت های دو نمونه از آگاه ترین و منسجم ترین و هارترین رژیم های تاریخ بورژوایی جهان (که اتفاقا هر دو در رشد اتوموبیل سازی مملکت منت بسیار بجا گذاشته اند!) قرار گرفته است. ورشکستگی بیان حقوقی پرده آخر دست اندازی بی در و پیکر بورژوازی بر زمین و زمان و نفوس و نسل های این جامعه است.

شرط وجود یک سر سوزن انصاف، حق، شرافت و انسانیت حکم میکند که تا تعیین تکلیف با این کیفرخواست پرونده خودرو سازیه‌ها نباید مختومه اعلام شود. صرف پرونده ایران خودرو و جهت غرامت رنج و آلام کارگران و جبران خسارت کل جامعه برای توقیف دارایی و سپرده های مسئولان و سرمایه داران و شرکای خارجی و غیره کفایت میکند.

عزاداری حاشیه تدارک تشیع جنازه خودرو سازی در ایران نامربوط است. نه آن زمان که کیک "دانش بنیان" صعود اسلامی – ایرانی حضرات خروس میخواند؛ و نه امروز که پستان دلسوزی برای کارگران به تتور میچسبانند؛ چیزی جز شدیدترین استثمار نصیب کارگران نبوده است. بازخريد تک تک کارگران با دخالت و نظارت نمایندگان مجمع عمومی کارگران خودروسازی و بعلاوه پرداخت بیمه بیکاری معادل دستمزد تا زمان اشتغال با انتخاب آزادانه خود کارگران حداقل مطالبات کارگران در آستانه بیکار سازیهای در راه میتواند باشد.

کمونیست را بخوانید

کمونیست را بدست

کار گران و فعالین

کار گری بر سانید

ذکر شده، از طرف خودرو سازان ضرورت تعدیل نیرو به میزان ده تا پنجاه درصد در رسانه ها منعکس شده است.

آش در هم جوش مردم، حکومت، کارگران و خودرو در دیگ سایپا

نفس سرنوشت یک بخش صنعتی با یک میلیون کارگر بدون تردید جامعه را مستقیما متأثر و درگیر خود میسازد. اما در مورد صنایع خودرو در ایران جامعه و بخش بسیار بزرگی از مردم مستقیما و با قضاوتها و تجربیات مستقیم خود، بخصوص تحت تاثیر کشمکش با حکومت، از پیش دارای موضع و درگیر هستند. با حمله به خودرو سازیه‌ها و شروع تعدیل نیرو و اخراجها کل جامعه به تحرک خواهد افتاد. با شروع اخراجها در فضایی مملو از اعتصابات و اعتراضات زمین هر روز زیر پای تهران گرم و گرمتر میشود. اعتصابات اخیر نیشکر، تحت تاثیر تارخچه ای انباشته از دستمزدهای عقب افتاده و سوابق آشکاری از دزدی و بند و بست های واگذاری بسرعت سمپاتی عمومی نسبت به کارگران ستمدیده را بخود جلب کرد. این سناریو در مورد خودروسازی ها بسختی صدق میکند، و بر خلاف مورد نیشکر، بسیج یک حمایت عمومی و ایجاد یک چسب درونی کارساز برای صف واحد کارگری تنها میتواند از موضع تعرضی باشد. مبارزه طبقاتی کارگران در ایران باید خود را از زیر آوار بورژوایی کشمکش ها بیرون بکشد، طبقه کارگر باید کل "قمارخانه" را بهم بریزد، کل قمار، بازی و طرفین بازی و قواعد بازی را از نو تعریف کند. از همین حالا انواع نیروهای اجتماعی اهداف و سموم خود را در "دیگ" اعتراضات "ایران خودرو" و سایپا قرارداده اند. کارگران خودرو باید فقط و فقط خر منافع خود را برانند. این تفکیک، و تصفیه حساب با اهداف و افق های سایر طبقات بزرگترین و بهترین نتیجه قابل انتظار از خودرو سازان است.

ورشکستگی خودروسازی در ایران

عشق بورژوازی به کلمه بحران و ورشکستگی هیچ مرزی نمیشناسد، چون فقط یک بورژوا میتواند برکات این پدیده را در روز موعود تشخیص دهد. آن روزی است که سوداها جا میزنند، بر اساس چرتکه منافع و مصالح فردی،

نه قومی، نه مذهبی، زنده باد هویت انسانی

قومی و مذهبی و کانگسترهای آدم کش دادن به عمر جمهوری اسلامی از کانال زده اند تا به نام این مذهب و آن قوم و یک انقلاب آزادیخواهانه بزرگترین عشیره را در چهارچوب سیاستهای خود لطمه به کل باندهای و فرقه های بکار گرفته و در حقیقت موی دماغ جنایتکار مذهبی و قومی در کل زندگی و مبارزه مردم منطقه شوند. خاورمیانه خواهد بود.

در حاشیه عملیات گروه "جیش العدل"

روز چهارشنبه ۲۴ بهمن، اتوبوسی حامل چهل نفر از نیروهای مرزی سپاه پاسداران در جاده خاش- زاهدان منفجر شده و ۲۷ نفر از سرنشینان آن کشته و بقیه زخمی شده اند. گروه "جیش العدل" مسئولیت این عملیات را به عهده گرفته است. بدنبال این ماجرا جمهوری اسلامی ضمن اعلام دو روز عزای عمومی در سیستان بلوچستان دست به خط و نشان کشیدن علیه این جریان و گروههای "تروریستی" در منطقه زده و اعلام کرده است که دست به اعمال تلافی جویانه خواهد زد.

گروه "جیش العدل" تا کنون مسئولیت چندین عملیات انفجاری، مسلحانه و آدم ربایی علیه جمهوری اسلامی در سیستان و بلوچستان را به عهده گرفته است. این جریان مدعی است که این تحرکات را علیه جمهوری اسلامی و در "دفاع" از مردم "سنی بلوچ" و همزمان علیه حضور جمهوری اسلامی در سوریه و در دفاع از گروههای اسلامی سنی مخالف حکومت بشار اسد انجام میدهد.

جریان "جیش العدل" یک فرقه قومی و مذهبی سنی و عقب مانده از نوع بقیه گروههای مختلف باند سیاهی اسلامی از القاعده تا داعش و النصرو ... و خود جریانات درون حکومتی جمهوری اسلامی است. جنگ و آشتی آنها با هم هر دو علیه مردم آزادیخواه در ایران و منطقه است. عملیات این جریان علیه جمهوری اسلامی و به نام و بهانه دفاع از مردم منتسب به بلوچ و سنی مذهب، نه تنها در خدمت مبارزه حق طلبانه مردم آزادیخواه ایران و مردم ستمدیده سیستان و بلوچستان علیه جمهوری اسلامی و برای رفاه و آزادی نیست، بلکه در خدمت خود جمهوری اسلامی است. اینگونه تحرکات نظامی و آدم ربایی از جانب "جیش العدل" و گروههای مذهبی و قومی بی ریشه و غیر مسئول، در شرایطی که مردم ایران و خصوصاً طبقه کارگر و استثمار شدگان جامعه به میدان آمده اند تا با حاکمیت سیاه جمهوری اسلامی تعیین تکلیف کنند، نه تنها تفرقه قومی و مذهبی و..... را دامن میزنند، بعلاوه دست جمهوری اسلامی را برای افزایش فضای نظامی و ارباب در منطقه باز میگذارد. این حقیقت که مردم ایران حق دارند به عمر پر از جنایت آن خاتمه دهند، یک سر سوزن توجیهی برای جریانات باند سیاهی قومی و مذهبی نیست که به بهانه مبارزه با جمهوری اسلامی، محل کار و زندگی مردم را ناامن کنند.

حزب حکمتیست (خط رسمی)

۲۷ بهمن ۱۳۹۷ - ۱۶ فوریه ۲۰۱۹

تخصیصات دول مرتجع منطقه از جمله جمهوری اسلامی و عربستان همراه با دولتهای بزرگ امپریالیستی در خاورمیانه و جدال آنها برای منافع خود، نه تنها میدانی را به روی هر جریان تروریستی و آدم کشی را در منطقه باز کرده است، بعلاوه خود این دول دست به ساختن و سازمان دادن انواع گروهها

مبارزه ما با جمهوری اسلامی و تلاش مردم متمدن ایران برای پایان دادن به حاکمیت آنها، در کنار خود یک رنسانس ضد ارتجاع مذهبی و انواع جریانات باند سیاهی از دسته جات حزب الهی و چاقو کش در خود حاکمیت تا گروهها و فرقه های مذهبی و قومی و ارتجاعی امثال "جیش العدل" خواهد بود. بی تردید پایان



International Women's Day

۸ مارس روز جهانی زن

جنبش رهای زن و انقلاب آتی

جلسه سخنرانی، پرسش و پاسخ در لندن
به مناسبت روز جهانی زن
سخنران: آذر مدرسی
شنبه ۹ مارس ۲۰۱۹
ساعت ۱۵ الی ۱۸
تشکیلات لندن حزب حکمتیست (خط رسمی)
حزب حکمتیست (خط رسمی)
hekmatist.com



زنده باد روز جهانی زن

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)
Worker-communist Party Hekmatist
hekmatist.com

جلسه سخنرانی بمناسبت هشت مارس
سخنران، ثریا شهابی
موضوع: جنبش رهای زن و انقلاب آتی
محل برگزاری: Alte Feuerwache, Melchiorstr. 3, Köln 50670
(مان، جمعه ۸ مارس ساعت ۱۸)
تشکیلات کلن حزب حکمتیست (خط رسمی)
تماس، محمد راستی 017647606454

International Women's Day



نشریه ماهانه کمونیست

نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -

حکمتیست (خط رسمی) است

مسئولیت مقالات کمونیست

با نویسندگان آن است

سردبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

دستیار سردبیر: هساره ابراهیمی

sepideazhand@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب: هساره ابراهیمی

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دفتر کردستان: مظفر محمدی

mozafar.mohamadi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

pirkhezri.bakh@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتیوری: سیوان رضائی: تلفن ۰۰۴۶۷۳۹۲۴۱۳۸۳

syvan_rezaei@yahoo.com

آلمان: محمد راستی: تلفن ۰۰۴۹۱۷۶۴۷۶۰۶۴۵۴

mohammedraasti@yahoo.com

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: تلفن ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: پیمان حسینی: تلفن ۰۰۳۲۴۸۵۱۲۲۶۰۷

parham.poya@gmail.com

سوئیس: پرشنگ کنعانیان: تلفن ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

ونکوور: دلشاد امین: تلفن ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب،

دوشنبه ها منتشر می شود (حکمتیست را بخوانید)

قدرتمندی جنبش محرومان

متحد کرد.

باید جنبش محرومان را در مجامع عمومی و شوراهای مردمی محلات، کارخانه، دانشگاه و ... سازمان داد و پیشروی آن را تضمین کرد. باید اعتصاب و اعتراض امروز را با نیروی متحد، قدرتمند و سازمان یافته خود، به سکوی پیشرویهای بیشتر و جدال اصلی و سرنوشت ساز با حاکمیت کرد. قدرت این جنبش در اتحاد و تشکل آن است. برای پیشروی امروز و پیروزی فردا باید در سازمانهای توده ای خود متحد و متشکل شد.

حزب حکمتیست (خط رسمی) همه فعالین، رهبران کارگری و بویژه کمونیستها را به دخالت فعال در سازمان دادن این مجامع عمومی و شوراهای، در متحد و متشکل کردن بخش هرچه وسیعتری از مردم در شوراهای مردمی فرامیخواند. باید این نیروی عظیم و رادیکال را از پراکندگی بیرون آورد. باید آنرا برای جدال امروز و مهمتر از آن برای پیروزی در جدال فردا بر سر آینده جامعه آماده، متحد و متشکل کرد.

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست (خط رسمی)

۱۳ اسفند ۱۳۹۷ - ۴ مارس ۲۰۱۹

اعتراضات مردم آزادیخواه ایران زندان"، "نان کار آزادی؛ حق مسلم علیه فقر، بیکاری، فساد مالی، ماست"، "درود بر کارگر؛ مرگ تبعیض و بی حقوقی و برای رفاه و بر ستمگر" و "دولت خیانت می آزادی، با گسترش بیشتری در کند مجلس حمایت می کند"، که جریان است. اعتصاب و اعتراض کارگران شرکت واحد در تجمع علیه فقر و استبداد و برای رفاه و امروز خود اعلام کردند، فریاد آزادی، کارخانه، مدرسه، دانشگاه، مشترک معلم و پرستار، کارمند ادارات و بالاخره شهرها را به شهرداری و دانشجو با کارگر هفت تپه، فولاد، هپکو، عسلویه، پتروشیمی، خودروسازی

اعتراضات کارگران بخشهای و است. این پیوند، این تسلسل و مختلف تولیدی از عسلویه، بلبرینگ بهم پیوستگی بخش های مختلف سازی تبریز، راه آهن، کارگران جنبش محرومان با طبقه کارگر، بازنشسته فولاد و ذوب آهن در مهمترین دستاورد یک ساله اخیر خوزستان و اصفهان، به عدم جنبش کارگری و جنبش برای رفاه پرداخت حقوق های خود، تا و آزادی در ایران است.

تجمعات کارگری در اعتراض به

فساد سیستماتیک اداری، نا امنی آزادی معلم، دانشجو و کارگر شغلی، گرانی و تورم کمر شکن و زندانی، بیمه مکفی برای همگان، بیکاری، زندگی زیر خط فقر، همه آزادی فعالیت تشکلهای صنفی و و همه نوک کوه جنبش عظیمی استخواست مشترک اکثریت برای رفاه، سعادت، زندگی انسانی، محروم علیه تبعیض و شکاف آزادی و برابری، که جمهوری عمیق طبقاتی، علیه استبداد و در اسلامی را به جنگ میطلبد. یک کلام علیه وضع موجود است.

این جنبش محرومان است که علیه وضع موجود و برای آینده ای وضع مرفه، آزاد و سعادتمند، با محوریت طبقه کارگر، به میدان آمده است.

تحصن سه روزه معلمان در بیش از

صد شهر و روستا در سراسر ایران، با خواسته های مشترک بار دیگر قدرت متحد و سازمان یافته این بخش از جامعه را، در مقابل چشم همگان قرار داد. معلمان در متشکل تر، متحدتر و همبسته تر هزاران مرکز آموزشی برای آزادی کند. باید اعتراض و مبارزه در معلمان دربند، برای بهبود کیفیت آموزش، علیه پولی کردن مدارس، برای رفاه و بهبود وضعیت معیشت خود و برای آزادی فعالیت تشکلهای صنفی خود، دست به تحصن زدند.

خواسته هایی چون "دستمزد عادلانه حق مسلم ماست"، "خط فقر هفت میلیون؛ دریافتی ها دو میلیون"، "از اهواز تا اصفهان، از تهران تا هفت تپه تا تهران کارگران در

زنده باد سوسیالیسم